

کنوانسیون چهارم ژنو و سرزمین‌های اشغالی فلسطین

نوشته: آردی آمسيز*
برگردان: ستار عزیزی**

اشاره:
آردی آمسيز با تدوين مقاله بسيار جامع و مفيدی در خصوص مقررات کنوانسیون چهارم ژنو و سرزمین اشغالی فلسطین که در شماره ۴۴ سال ۲۰۰۳ مجله حقوق بين الملل دانشگاه هاروارد منتشر شده است، به دقت تخلفات اسرائيل نسبت به این کنوانسیون را بر می شمارد و با استدلالات دقیق حقوقی، ادعای اسرائيل دال بر عدم اعمال مقررات کنوانسیون فوق‌الذکر بر سرزمینهای اشغالی که از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری در رای اخیر مشورتی دیوار حائل مورد استفاده قرار گرفته است را رد می‌کند. آمسيز از جمله اقدامات اجرایی بین‌المللی در جهت اجرای مفاد کنوانسیون چهارم ژنو را در خواست رای مشورتی از ICJ می‌داند. اقدامی که چند ماه بعد صورت گرفت و مجمع عمومی ملل متحد در خصوص مشروعیت ساخت دیوار حائل از دیوان درخواست رای مشورتی نمود و دیوان هم رای خود را صادر کرد. در این زمینه، گزارشی از رای مشورتی دیوان در شماره پیش آمده، در اینجا، برگردان محورهای اصلی مقاله فوق‌هم به صورت خلاصه شده تقدیم خوانندگان می‌گردد.

مقدمه

تصویب نمایند که در جهت محو آثار پدیده جدید «جنگ تمام عیار» علیه جمعیت غیر نظامی و همچنین پرسنل نظامی به کار آید.

نتیجه این گردهم آیی، تدوین کنوانسیونهای ژنو ۱۹۴۹ بود که یکی از این کنوانسیونها بر موضوع حمایت از غیر نظامیان در برابر آثار جنگ و مخاصمه مسلحانه متمرکز می‌باشد.

کنوانسیون ژنو در خصوص حمایت از اشخاص غیر نظامی در زمان جنگ که عموماً از آن بعنوان کنوانسیون چهارم ژنو نام برده می‌شود از سوی بسیاری از نویسندگان تدوین حقوق بین‌الملل عرفی تلقی می‌گردد. لازم به ذکر است که کنوانسیون چهارم ژنو، کنوانسیون چهارم لاهه ۱۹۰۷ در خصوص قواعد و عرفهای جنگ زمینی (کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه) را تکمیل می‌نماید. و می‌توان گفت که تا اندازه زیادی، کنوانسیون چهارم ژنو و مقررات ۱۹۰۷ لاهه بر حقوق اشغال مسلحانه حاکم است. یعنی آن شاخه از حقوق بین‌الملل بشر دوستانه که مقررات مربوط به «اشغال سرزمین دشمن در زمان جنگ» و نیز «هنگامی که غیر نظامیان پس از آتش بس یا ترک مخاصمه و یا در فقدان حل و فصل نهایی سیاسی تحت حاکمیت نظامی اشغالگر قرار می‌گیرند» را تنظیم می‌کند. کنوانسیون چهارم ژنو حقوق و تعهدات دولت اشغالگر (یا اشغالگر متخاصم) را مقرر نموده و قواعد مربوط به چگونگی رفتار با مردم غیر نظامی را هنگامی که دولت اشغالگر کنترل مؤثر دارد را تعیین می‌نماید. هر چند کنوانسیون چهارم ژنو تلاش دارد تا توازنی میان حقوق اشغالگر و حقوق مردم تحت اشغال برقرار نماید «اما هدف بنیادین (کنوانسیون) آن است که ادعاهای مربوط به ضرورت نظامی به نقض حقوق بنیادین سیاسی و بشری غیر نظامیان تحت اشغال منجر نگردد.» جهت تأمین این هدف، کنوانسیون نه تنها به بازگویی کامل قواعد ماهوی حقوق اشغال مسلحانه پرداخته است بلکه «مکانیسمهای شکلی داخلی چندی تهیه نموده است که برای تأمین اجرای مؤثر مقررات آن به

از زمان انعقاد صلح و ستفالی در سال ۱۶۴۸، جامعه بین‌المللی شاهد رویداد مخاصمات مسلحانه بیشماری بوده است. و مجموع این مخاصمات اثرات ویرانگری بر جوامع مربوطه داشته‌اند. در اوایی که سیستم دولت-ملت اروپایی در طول قرون هفدهم، هیجدهم و نوزدهم تکامل یافته، توسط به جنگ به صورتی گسترده بعنوان ابزار مشروع سیاست دولتی تلقی گردیده است. همانگونه که کارل ون کلاسوویتس گفته است «جنگ صرفاً تداوم سیاست به ابزار دیگر بوده است.» در نتیجه تعقیب چنین سیاستی، سرزمینهای متعددی تاراج گردیده و غنایم بسیاری به دست ارتشهای فاتح افتاد که با تهدید و ارعاب بر جمعیتهای غیر نظامی تحت کنترل خود حکومت می‌نمودند. مقاله اخیر عمدتاً به بررسی وضعیت جمعیتهای غیر نظامی که تحت حاکمیت اشغال نظامی خارجی قرار گرفته‌اند می‌پردازد.

جنايات ارتكابی علیه مردم سرزمینهای اشغالی در خلال جنگ جهانی دوم، ضرر و آسیب زیادی به غیر نظامیان در جنگ وارد نمود. در سرزمینهای اشغالی تحت تصرف آلمان نازی (میلیونها انسان از خانه‌های خود آواره شده و از خانواده‌های خود جدا شدند، و یا به اردوگاههای مرگ یا کار فرستاده شدند در حالی که اموال بی حفاظ آنها به غارت رفت و یا نابود گردید. دیگر نقضهای گسترده و مشابه حقوق بشر، هر چند در مقدار و ماهیت کمتر بودند - توسط نیروهای اشغالگر ژاپنی و روسی در دوران جنگ روی داد. در آستانه یکی از دورانهای وحشتناک در تاریخ بشری «تقریباً نمایندگان کلیه دول مستقل در ۱۹۴۹ در شهر ژنو گرد هم آمدند تا کنوانسیون را

** دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه تهران و مدرس دانشگاه بوعلی سینا همدان.

کار می رود.» مورد اخیر از تعهد مندرج در ماده ۱ کنوانسیون استنباط می شود که بر اساس آن دول معظم متعهد نه تنها متعهد به رعایت مقررات آن در «کلیه شرایط» هستند بلکه رعایت مفاد آنرا نیز متعهد می گردند.

«فرض مهم اما ضمنی حقوق اشغال آن است که اشغال نظامی وضعیتی موقت می باشد.» به عبارت دیگر می توان گفت که وضعیتهای اشغال در ماهیت خود، موقت تلقی می شوند. با این وجود پس از جنگ جهانی دوم ما شاهد برخی اشغاله‌های تداوم یافته نظامی از جمله اشغال آلمان و ژاپن توسط متفقین، اشغال نامیبیا از سوی آفریقای جنوبی و اشغال تیمور شرقی توسط اندونزی بوده ایم. با این وجود تداوم هیچ کدام از اشغالگریهای گفته شده همانند اشغال نظامی کرانه باختری از جمله قدس شرقی و نوار غزه نمی باشد که در مجموع این مناطق با عنوان سرزمینهای اشغالی فلسطین (opt) نامیده می شوند.

امسال سی و ششمین سال کنترل سرزمینهای اشغالی از سوی اسرائیل می باشد که بدین ترتیب طولانی ترین اشغال نظامی در تاریخ معاصر شکل می گیرد. در طول این دوره، سیاست دولتهای پیشین اسرائیل در قبال سرزمینهای اشغالی باعث شده است که اسرائیل در معرض انتقادات شدید داخلی و بین المللی قرار گیرد. همانگونه که الجراپاچکو گفته است.

از سال ۱۹۶۷، اسرائیل به صورت مداومی تقریباً کلیه مقررات کنوانسیون چهارم ژنو را نقض کرده است. سازمانهای جهانی حقوق بشر از عفو بین الملل گرفته تا سازمان «بت سلیم» (Botselem) اسرائیل و دولت ایالات متحده آمریکا، صدها بیانیه و گزارش منتشر نموده اند که تخلفات اسرائیل را مورد انتقاد قرار می دهد. که از جمله این تخلفات می توان به شکنجه بیش از ۵۰ هزار فلسطینی، اخراج بیش از ۱۵۰۰ نفر، انضمام شرق بیت المقدس، ساخت بیش از ۱۵۰ شهرک نشین یهودی، انتقال غیرقانونی بیش از ۴۰۰ هزار تبعه اسرائیلی به مناطق فلسطینی، مجازاتهای دسته جمعی مکرر، تخریب بیش از هشت هزار خانه و روستا در شرق بیت المقدس، نواز غزه و کرانه باختری، غارت منابع معدنی فلسطینیها از جمله آب، معادن و درختان و اعمال تسلط غیرقانونی بر بیش از ۷۰ درصد سرزمینهای اشغالی اشاره نمود.

اسرائیل رسماً اعلام می کند که کنوانسیون چهارم ژنو به صورت دوژوره در سرزمینهای اشغالی اعمال نمی شود، و شدیداً این اتهام را که مقامات نظامی آن منشاء نقض سیستماتیک حقوق بین الملل در این سرزمینها هستند رد می کند. از طرف دیگر از دیدگاه فلسطینیها کنوانسیون چهارم ژنو به صورت دوژوره در سرزمینهای اشغالی اعمال می شود. (دیدگاهی که همانگونه که در آینده خواهیم دهید از حمایت بی قید و شرط جامعه بین المللی برخوردار است) و قصور اسرائیل به اجرای این مقررات و همچنین قصور جامعه بین المللی به تضمین رعایت این قواعد از سوی اسرائیل، موجب شده است تا حقوق بشری مردمی که تحت حکومت نظامی اسرائیل زندگی می کنند به صورت کامل نقض گردد. در سپتامبر ۲۰۰۰، انتفاضه جدیدی (معروف به انتفاضه الاقصی) در سرزمینهای اشغالی در واکنش به عدم پیشرفت در امر خاتمه اشغال نظامی از طریق روند صلح اسرائیل - ساف، آغاز گردید. لازم است خاطر نشان سازیم که متأسفانه روند صلح با افزایش نقض گسترده حقوق بین الملل بشر دوستانه در سرزمینهای اشغالی همراه بوده است. انتفاضه الاقصی همچون انتفاضه قبلی ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۳، اهمیت تایید و بازبینی نقشی که می بایست حقوق بین الملل بشر دوستانه در حمایت از جمعیتهای غیر نظامی تحت اشغال نظامی خارجی ایفا نماید را روشن می سازد. این مقاله به بررسی وضعیت حقوق بین الملل بشر دوستانه در

سرزمینهای اشغالی می پردازد و چشم انداز جدیدی نسبت به نقشی که این حقوق در روابط حاکم میان اسرائیل و میلیونها جمعیت تحت حکومت نظامی دارد ارائه می نماید. خصوصاً مقاله ضرورت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو و طرق متفاوتی که می توان از آنها برای حمایت از منافع طرفهای مربوطه استفاده نمود را مورد بحث و بررسی قرار می دهد. برای رسیدن به این هدف، کل مقاله به سه بخش تقسیم شده است. بخش اول که ملاحظه گردید به مقدمه اختصاص داشت و بخش دوم تاریخ منازعه اسرائیل - فلسطین را بررسی می کند تا خواننده با زمینه و چهارچوب موضوع بیشتر آشنا شود. بخش سوم حقوق اشغال مسلحانه را در ارتباط با سرزمینهای اشغالی بررسی می کند که در آن توجه ویژه ای به توسعه و ماهیت این مجموعه از حقوق، بحث تئوریک مربوط به قابلیت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی و میزان پایبندی اسرائیل به کنوانسیون چهارم ژنو مبذول شده است. در نهایت بخش چهارم مساله اجرای کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی را مدنظر قرار می دهد که در این رابطه طیف وسیعی از ابزارهای در دسترس داخلی و بین المللی از جمله بررسی مختصر نقش صلح اسرائیل - ساف مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

الف - توسعه و ماهیت حقوق مخاصمات مسلحانه

از سال ۱۹۶۷، اسرائیل به صورت مداومی تقریباً کلیه مقررات کنوانسیون چهارم ژنو را نقض کرده است. سازمانهای جهانی حقوق بشر از عفو بین الملل گرفته تا سازمان «بت سلیم» (Botselem) اسرائیل و دولت ایالات متحده آمریکا، صدها بیانیه و گزارش منتشر نموده اند که تخلفات اسرائیل را مورد انتقاد قرار می دهد

حقوق جدید مخاصمات مسلحانه، نتیجه حقوق بین الملل سنتی و رویه‌های مربوط به حق کسب سرزمین بوسیله زور یا حق تصرف است. حق تصرف به تعریفی ساده «بعنوان حق طرف پیروز به حاکمیت بر سرزمین تصرف شده و ساکنان آن تلقی می شود.» در سراسر تاریخ ثبت شده، حق تصرف بعنوان اعمال بدیهی زور و کشورداری، نتیجه فرعی حق حاکم به اعمال برتری مطلق خود بر هر آنچه که تحت کنترل دارد تفسیر می گردید. همانگونه که گرابر می گوید براساس این حق، قدرت فاتح «می تواند هر آنچه که بخواهد با سرزمین و ساکنان فتح شده انجام دهد.» (دولت پیروز) می تواند کشور را تاراج نماید، کلیه اموال خصوصی و عمومی را تصرف کند، مردم را بکشد، آنها را زندانی کند یا آنها را وادار به ادای سوگند وفاداری به خود نماید و نیز می تواند آنها را به جنگ در ارتش خود علیه دولت متبوع خود وادارد. و حتی (دولت فاتح) می تواند سرزمین مغلوب را به کشور خود منضم نموده یا آنرا به دولتی ثالث ببخشد.

در قرن هفدهم، گروسیوس خواستار استفاده قدرتهای حاکم از «رویه های انسانی تر» در اعمال مقررات خود بر سرزمینهای فتح شده و ساکنان آن گردید. اما در اواسط قرن هیجدهم است که «مفهوم مدرن اشغال مسلحانه» توسط واتل بیان می گردد. او مدعی است که «موقعیت ایجاد شده براساس اشغال تا زمان معاهده صلح قطعی

نیست» در نتیجه اعلام این تر است که اشغال «شرایطی موقتی نام می گیرد که نتایج حقوقی آن از تصرف بسیار متفاوت است.» در حالیکه تصرف به معنای ضمنی حق ادعای حاکمیت است. اشغال مسلحانه تنها به متصرف، حق اداره موقت سرزمین را تا زمان حصول راه حلی سیاسی می دهد. لذا براساس این فرمول، تفاوت تئوریک مهمی میان مفاهیم اشغال مسلحانه و انقیاد (subjugations) وجود دارد. مفهوم اشغال مسلحانه، «موقعیت حقوقی تعریف شده ای است که پائین تر از مفهوم حاکمیت قرار دارد و به محض آنکه سرزمین دشمن به اشغال درآید وارد صحنه می شود» و انقیاد مفهومی است که «جنگ به پایان خود رسیده است،... وضعیتی که تنها طرف پیروز را توصیف می کند طرفی که جانشین حاکم قبلی در سرزمین تصرف شده گردیده است.» هر چند این پیشرفتهای قانونی به ظهور حقوق جدید اشغال مسلحانه کمک نموده است اما روند بلوغ آن نسبتاً کند بوده است. در نتیجه، مفهوم جدید اشغال مسلحانه، تا اواسط قرن نوزدهم به یک قاعده غالب حقوق بین الملل تبدیل نشده بود.

اولین عمل تدوین در قلمرو حقوق اشغال مسلحانه توسط فرانسیس لیبر استاد دانشگاه کلمبیا در سال ۱۸۶۳ صورت گرفت. توصیه های او به ارتش ایالات متحده در جبهه های نبرد که با عنوان کد لیبر نیز شناخته می شود در ۲۴ آوریل ۱۸۶۳ بعنوان تصمیم عام شماره ۱۰۰ از سوی رئیس جمهور آبراهام لینکلن خطاب به نیروهای مسلح متحده در جنگ داخلی آمریکا صادر گردید.

کد لیبر به قوانین جنگ به صورت عام توسعه یافت و «هر نوع موضوعات سنتی و عملی مانند جنگ چریکی، اموال تصرف شده دشمن و رفتار با زندانیان» را شامل می شد. قابل توجه آن است که یک سوم مقررات این مجموعه به حقوق اشغال مسلحانه اختصاص داده شده بود. و این اصل مدرن را تشریح می نمود که اشغال مسلحانه در ماهیت خود وضعیتی موقتی است که در این وضعیت اختیارات نیروی اشغالگر بدون محدودیت نیست. این حقیقت که کد لیبر یک اثر حقوقی ملی است آن مجموعه را از ارزش قانون سازی خود در صحنه بین المللی محروم نمی سازد. زیرا مدت زمانی از صدور کد لیبر نگذشته بود که برای بسیاری از دستور العمل های manual ملی دیگر به الگویی تبدیل شد (برای مثال دستور العمل های هلند ۱۸۷۱، فرانسه ۱۸۷۷، صربستان ۱۸۷۱، اسپانیا ۱۸۸۲، پرتغال ۱۸۹۰ و ایتالیا ۱۸۹۶) و راه را برای «توسعه بیشتر بین المللی در این حوزه» هموار نمود.

اولین تلاش برای تدوین این حقوق در صحنه بین المللی در کنفرانس بین الدولی حقوق جنگ در بروکسل و در سال ۱۸۷۴ با حضور نمایندگان ۱۶ دولت اروپایی صورت گرفت. کنفرانس بروکسل کد لیبر را توسعه داد و قواعد آن بر مبنای بسیاری از اصول مندرج در کد لیبر ۱۸۶۳ مبتنی بود. همانگونه که گرابر خاطر نشان نموده است بیانیه بروکسل «نسبت به کد لیبر انسانی تر بوده و به حقوق مردم به برخورداری از رفاه به درجات افزونتر توجه بیشتری نشان می دهد.» با وجود آنکه بیانیه بروکسل به انعقاد یک معاهده ای بین المللی منجر نشد. اما «تأثیرات گسترده ای داشت زیرا بسیاری از قواعد و قوانین و عرفهای آتی جنگ براساس آن، الگو برداری شد.»

انستیتو حقوق بین الملل مدت زمان کوتاهی پس از اعلام این بیانیه آنرا مورد تأیید قرار داد. و تصمیم گرفت تا تدوین پیش نویس مجموعه ای را بنابر دیدگاههای خود بر عهده گرفته و اعضاء جامعه بین المللی را بر درج قواعد آن در دستور العمل های نظامی داخلی تشویق نماید. نتیجه این تلاش تدوین کد اکسفورد در سال ۱۸۸۰ بود که به نام محل تشکیل جلسات انستیتو برای تکمیل این برنامه نام گذاری شد. از آنجا که نویسندگان کد اکسفورد تلاش نمودند تا

بجای نوشتن قواعد جدید حقوق موجود را توضیح داده و روشن نمایند، لذا تفاوت های ماهوی بسیار کمی میان قواعد مندرج در کد بروکسل و قواعد کد اکسفورد وجود دارد. «بعلاوه چون دستور العمل اکسفورد به منظور «ایجاد مبنایی برای قانونگذاری ملی» طرح شده بود لذا پس از انتشار، معاهده ای بین المللی بدنال آن تدوین نگردید.

اما در سال ۱۸۹۹ هنگامی که نمایندگان ۲۶ دولت در کنفرانس صلح لاهه گردهم آمدند تا معاهدات چندی در خصوص حقوق جنگ تدوین نمایند این وضعیت تغیر یافت. که از جمله آنها می توان به انعقاد کنوانسیون دوم لاهه راجع به رعایت قواعد و عرفهای جنگ زمینی (کنوانسیون لاهه ۱۸۹۹) اشاره نمود. کنوانسیون لاهه ۱۸۹۹ «اولین تلاش موفق جامعه بین المللی در تدوین رژیم نسبتاً جامع می باشد که تنظیم کننده قواعد جنگ زمینی است.» هر چند بدلیل آنکه «کنوانسیون دول عضورا صرفاً به صدور دستور جهت رعایت این مقررات به ارتشهای خود ملزم می دانست، بسیاری از دولتها کنوانسیون را به شکلی محدود تصویب نمودند و یا آنکه اصلاً آنرا مورد تصویب قرار ندادند.» در نتیجه دول عضو جامعه بین المللی بار دیگر در سال ۱۹۰۷ در لاهه گردهم آمدند تا کنوانسیون ۱۸۹۹ را مورد بازبینی مناسبی قرار دهند. و در نتیجه این اجلاس، کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه به همراه مقررات ضمیمه آن تدوین گردید. از مجموع ۵۶ ماده موجود در مقررات لاهه ۱۹۰۷، ۱۶ ماده به حقوق اشغال مسلحانه اختصاص دارد. این مواد بررسی مجدد و دقیق تلاشهای کنوانسیون ۱۸۹۹ نیست اما یکی از ابتکارات آن این است که «یک طرف مخاصمه که مقررات کنوانسیون را نقض می کند در صورت وجود شرایط مسئول پرداخت غرامت است.» در نتیجه، تخلف از این مقررات به مسئولیت مدنی بین المللی ناشی از اقدامات روی داده در اثر جنگ منجر می گردد. از آن زمان به بعد تقریباً چهل سال به طول می کشد که جامعه بین المللی حداقل در یک کنوانسیون، مسئولیت کیفری را نیز در شرایط مشابه شناسایی نماید.

آسیبها و زیانهایی که به جمعیت غیر نظامی در خلال جنگهای جهانی وارد شد موجب گردید تا نیاز جامعه بین المللی به توسعه جامعهتر مجموعه قوانینی با حمایت خاص از غیر نظامیان در زمان جنگ بیش از پیش احساس شود. تا این زمان، حقوق اشغال مسلحانه اساساً به حقوق نخبگان سیاسی در سرزمینهای اشغالی و حقوق حاکمان شکست خورده در برابر اشغالگران مربوط می شد. در نتیجه، مقررات ۱۹۰۷ لاهه که مقررات قراردادی حاکم در این دوره بود در حمایت از غیر نظامیان در برابر توقیف، اخراج، به بردگی گرفتن و قتل میلیونها غیر نظامی در اروپای اشغالی دوران جنگ به صورت ناامیدکننده ای ناتوان بود. از این رو در دوران مابین دو جنگ تا پایان جنگ دوم جهانی، کمیته جهانی صلیب سرخ (ICRC) مسئول تهیه مجموعه ای بازنگری شده در خصوص حقوق اشغال مسلحانه گردید تا نقائص مهم در مجموعه حاضر را برطرف نماید. نتیجه این کار انتشار کنوانسیون چهارم ژنو در ۱۲ اگوست ۱۹۴۹ بود. که به همراه پروتکل اول الحاقی به کنوانسیونهای ژنو ۱۹۴۹ در خصوص حمایت از قربانیان درگیرهای مسلحانه بین المللی، بعنوان کنوانسیون اصلی بین المللی راجع به حقوق اشغال مسلحانه مطرح می گردد.

کنوانسیون چهارم ژنو نه به منظور فسخ کنوانسیونهای لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ بلکه در جهت تکمیل این مقررات تدوین گردید. بنابراین حقوق لاهه جهت اعمال در کلیه موارد اشغال مسلحانه معتبر است. بعلاوه قواعد مندرج در هر دو مجموعه حقوق لاهه و کنوانسیون چهارم ژنو بخشی از حقوق بین الملل عرفی جنگ را تشکیل می دهند. خصیصه ارگامنی (erga omnes) مقررات کنوانسیون چهارم

ژنو با توجه به این حقیقت که در حال حاضر ۱۸۹ دولت، مشابه تعداد اعضاء ملل متحد در آن عضویت دارند بخوبی آشکار می گردد. کنوانسیون چهارم ژنو کاملاً بیانگر اصول حقوق بین المللی عرفی در مورد حقوق جنگ نیست گرچه بنیانگذاران کنوانسیون معتقدند که حقوق بین الملل بشر دوستانه به شکل اصول عرفی نانوشته تداوم پیدا می کند، اما قاعده مهمی در کنوانسیون مندرج است که می گوید حتی در صورتی که دول معظم متعاقد از کنوانسیون خارج شوند. چنین خروجی «در هر صورت نسبت به تعهداتی که دول متخاصم مکلفند به موجب اصول حقوق بشر ناشی از رسوم مقرر بین ملل متمدن و قوانین انسانیت و مقتضیات وجدان عمومی اجرا نمایند بلااثر خواهد بود.»

لازم است که خاطر نشان سازیم این ماده پس از درج قاعده مرسوم به «شرط مارتنس» در کنوانسیون ۱۸۹۹ تدوین شده است. زیرا مخالفتهای جدی ما بین نویسندگان معاهده در این خصوص وجود داشت که آیا ساکنان سرزمین اشغالی بر اساس حقوق بین الملل حق مقاومت دارند یا نه؟ با درج این ماده، همه دولتها به حقوق بین الملل عرفی جنگ کماکان معتقد خواهند بود، حتی اگر از عضویت کنوانسیون چهارم ژنو خارج شوند.

همانگونه که در بهترین تحلیل گفته شده است، کنوانسیون چهارم ژنو عمدتاً به حمایت از حقوق غیر نظامیان در زمان جنگ مربوط است و نگرانی در خصوص اشخاص، مرکز ثقل اصلی کنوانسیون در مجموعه حقوق اشغال مسلحانه می باشد که مطابق نظر «بن و نیستی» حقوقی دو چهره است. اولاً؛ کنوانسیون «مجموعه ای از حقوق برای جمعیت تحت اشغال معین می نماید. که بر اساس ماده ۴ از وضعیت حقوقی «اشخاص تحت حمایت» برخوردارند. و با اشاره به اصول تثبیت شده در نورمبرگ، کنوانسیون حق اشخاص غیر نظامی را به محفوظ ماندن در برابر تعدیات از جمله کشتن غیرقانونی، شکنجه یا رفتار غیر انسانی، اخراج، مجازات دسته جمعی و نابودی وسیع و ضبط اموال مورد تأیید قرار داده و این اعمال را بعنوان «نقض عمده» توصیف می کند که بر اساس حقوق بین الملل، جرایم جنگی تلقی می گردند.

ثانیاً؛ کنوانسیون توجه را از حقوق حاکمیت ساقط شده به حقوق جمعیت تحت اشغال تغییر می دهد - که چرخشی مهم از فلسفه حاکمیت مداری است که در حقوق سنتی شکاف ایجاد نموده و بذل توجه فزاینده ای به این نگرش در حقوق بین الملل است که مردم نه تنها منبع حاکمیت بلکه خود آنها موضوع قوانین بین المللی هستند. البته دو اصل مهم ماهوی حقوق سنتی اشغال مسلحانه همچنان در رژیم کنوانسیون چهارم غالب است. اصل اول آن است که اشغال مسلحانه تنها به اداره دو فاکتو سرزمین تحت اشغال آن هم به صورت موقت محدود می گردد و در نتیجه دولت اشغالگر از تغییر وضعیت سرزمین اشغال شده منع شده است. و به وی اجازه داده می شود «قوانین و مقررات لازم الاجرای آن سرزمین را تنها تا اندازه ای که دولت اشغالگر را قادر به انجام تعهداتش بر اساس کنوانسیون می سازد، مورد اصلاح قرار دهد.» که این قوانین هم شامل رفاه مردم تحت حمایت می شود و هم امنیت نیروهای نظامی را در بر دارد. همانگونه که در قضیه سرزمینهای اشغالی مشخص شده است، پدیده اشغال طولانی «مشکلات خاصی در اجرای این اصل حقوقی و بلا لحاظ این واقعیت ایجاد نموده است. که «هر اندازه اشغال تداوم یابد، اجرای مؤثر کنوانسیون چهارم ژنو با مشکلات بیشتری روبرو می شود» در این رابطه «بن و نیستی» می گوید چون کنوانسیون چهارم ژنو الزام اشغالگر به توسعه (و نه صرف حفظ) زیر بناهای اقتصادی، اجتماعی و آموزشی را در بر ندارد.... اشغال حمایت شده ممکن است به رکود و در نتیجه عقب ماندگی و بینوایی جامعه تحت اشغال

بیانجامد.»

دومین اصل سنتی مهم که به ایجاز و بخوبی توسط اپنهایم بیان شده آن است که اشغال مسلحانه «حتی به اندازه یک ذره اتم برای اشغالگر حاکمیت ایجاد نمی کند.» این مطلب، تأیید کننده قاعده آمره (Jus cogens) حقوق بین الملل مبنی بر ممنوعیت کسب سرزمین از طریق تهدید یا توسل به زور است: ستونی که حقوق اشغال مسلحانه بر آن استوار است. در مواردی که حاکم خلع ید شده، نمی تواند عنوان حقوقی کاملی نسبت به سرزمین اشغال شده داشته باشد مانند قضیه سرزمینهای اشغالی، سوالی مطرح می شود که «در این سرزمینها حاکمیت از آن چه کسی است؟ «بن و نیستی» بدرستی خاطر نشان می سازد که قرائت معاصر از حقوق اشغال مسلحانه، اصل «تعیین سرنوشت مردمان و ایده تکمیلی آن که حاکمیت به مردم و نه به حکومت تعلق دارد» را شناسایی کرده است. بر این اساس اشغالگران جدید بایستی به منافع سیاسی مردم (تحت اشغال) توجه نمایند زیرا آنان «حاکم» می باشند. هنگامی که مساله حاکمیت دولت معزول توسط اشغالگر بعنوان ابزاری برای عدم شناسایی قابلیت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو به کار می رود، نتیجه این امر انکار حمایتهای تأیید شده در این سند برای جمعیت تحت اشغال است که لازم است به شدت در برابر آن مقاومت نشان داد. بنابراین تا زمانی که اشغالگر کنترل مؤثری بر سرزمین تحت اشغال دارد، جمعیت غیر نظامی می

**جامعه بین المللی - از طریق نهادهای ملل متحد
همچون شورای امنیت و مجمع عمومی - با قاطعیت بر
ممنوعیت سیاست اخراج اسرائیل تأکید نموده است و
آنها نقض صریح حقوق اشغال مسلحانه در کل و
کنوانسیون چهارم ژنو به صورت خاص دانسته است. از
سوی دیگر هم حکومت اسرائیل و هم دیوان عالی آن
از این سیاست به دلایلی چند حمایت کرده اند**

بایست از مزایای حمایتهای مندرج در این کنوانسیون برخوردار گردد.

ب: قابلیت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمین اشغالی

از زمانی که کنوانسیون چهارم ژنو در ۱۹۴۹ منتشر شده است. قدرتهای اشغالگر معمولاً از شناسایی قابلیت اعمال حقوق اشغال (مسلحانه) بر اقدامات خود در سرزمینهای خارجی تحت کنترل خویش خودداری نموده اند. نمونه هایی از این موارد شامل اشغال تیمور شرقی توسط اندونزی، اشغال افغانستان از سوی شوروی و اشغال کویت از سوی عراق می باشد.

کنوانسیون چهارم ژنو توسط کلیه دولتهایی که در مخاصمه اسرائیلی، عربی درگیرند از جمله اسرائیل امضاء و تصویب شده است. هر چند که اسرائیل در ابتدا و بلافاصله پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ نیت خود دال بر اعمال کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی را اعلام نمود. اما از اکتبر ۱۹۶۷ به صورت مکرر این موضع را اتخاذ نموده است که کنوانسیون، قابلیت اعمال دو زوره بر کرانه باختری و نوار غزه را ندارد. و تنها به اعلام قصد خود بر اعمال دو فاکتو «مقررات بشر دوستانه» کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی (غیر از بخش منضم شده شرق بیت المقدس) اکتفا کرده است.

احصاء رسمی این دسته از مقررات هرگز از سوی اسرائیل صورت نگرفته است و بهر حال این نظریه نادر و غریبی است که هدف و موضوع کاملاً انسان دوستانه کنوانسیون را نادیده می گیرد. نتیجه این موضوع رسمی آن بوده است که اسرائیل حضور خود در سرزمینهای اشغالی را نه بعنوان «اشغال» بلکه «اداره» آن تلقی می نماید که کاملاً با «مقررات کنوانسیون چهارم ژنو و حقوق اشغال مسلحانه غیر منطبق است» و اثر مخرب این موضع تنها با این تعهد اسرائیل کاهش می یابد که آن دسته از مقرراتی که اجرای آن برای مردم غیر نظامی فلسطین مناسب است را رعایت خواهد نمود.

مسئله رعایت کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی از سوی اسرائیل را که به صورت معضلی در آمده است بعداً بررسی می کنیم. صفحات آتی به تحلیل بررسی حقوقی قابلیت اعمال کنوانسیون در سرزمینهای اشغالی و موضع جامعه بین المللی در این رابطه اختصاص دارد.

دولت اسرائیل در توجیه ادعای خود به نظریه موسوم به «از دست دادن حق رجوع» (issuing reversioner) استناد میکند که اولین بار از سوی پروفیسور یهودا بلوم استاد دانشگاه هبرو طرح شده و بعدها توسط چند حقوقدان طرفدار اسرائیل مورد تبعیت قرار گرفت. تئوری «از دست دادن حق رجوع» بر دو استدلال جداگانه اما مرتبط با هم مبتنی است. استدلال اول بر تفسیر منحصر به فرد وی از ماده

کل جامعه بین المللی - غیر از اسرائیل - بر این اعتقاد می باشد که کرانه باختری از جمله شرق بیت المقدس و نوار غزه بدون هیچ گونه تردیدی موضوع مقررات کنوانسیون چهارم ژنو هستند. شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز از سال ۱۹۶۷ به بعد چندین قطعنامه صادر نموده است که در آنها قابلیت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو بر سرزمینهای اشغالی را مورد تأیید قرار داده و از اسرائیل می خواهد تا از مقررات کنوانسیون بعنوان دولت اشغالگر پیروی نماید

۲ مشترک کنوانسیونهای ژنو قرار دارد که در بخشی از آن چنین اعلام می دارد. «کنوانسیون در مورد کلیه قضایای اشغالی کلی یا جزئی سرزمین یکی از دول عضو اعمال می گردد...» و مدعی است که هدف و موضوع حقوق اشغال مسلحانه، حمایت از حقوق حاکم خلع ید شده ای است که عنوان معتبر حقوقی دارد. و چنین استدلال می کند که چون اردن و مصر حاکمان مشروع سرزمینهای اشغالی قبل از ۱۹۶۷ بدلیل تجاوز غیرقانونی علیه اسرائیل در سال ۱۹۴۸ نیستند، لذا این سرزمین نمی تواند «سرزمین یکی از دول معظم متعاقد» بر اساس ماده ۲ مشترک تلقی گردیده و در نتیجه اعمال کنوانسیون چهارم ژنو کاملاً منتفی می گردد. پروفیسور بلوم می گوید: «وجود همزمان حاکم مشروع پیشین و دولت اشغالگر در یک سرزمین در مرکز ثقل همه قواعد حقوق بشر دوستانه بین الملل قرار دارد که در عین حالی که حقوق اشغالگر به اداره سرزمین تحت اشغال را به رسمیت می شناسد در همان حال از حق قابل رجوع حاکم خلع ید شده نیز حفاظت می کند. و در قضیه ای مانند این مورد بنظر می رسد که دولت خلع ید شده هرگز حاکمیت مشروع نداشته است و آن قواعد اشغال مسلحانه که برای حفاظت از حقوق قابل برگشت آن حاکم وضع گردیده است در این مورد قابلیت اعمال ندارد.»

استدلال دوم نظریه «از دست دادن حق رجوع» که مبتنی بر دیدگاه

«تصرف دفاعی یا defensive conquest» می باشد آن است که اسرائیل دارای جایگاه بهتری برای اداره سرزمینهای اشغالی نسبت به مصر و اردن می باشد. این دیدگاه مدعی است که چون اسرائیل سرزمینهای اشغالی را در سال ۱۹۶۷ در نتیجه جنگی دفاعی علیه اردن و مصر بدست آورده است و هیچ کدام حاکمیت حقوقی معتبری بر آن سرزمین نداشتند لذا کنترل این سرزمینها توسط اسرائیل عنوان حقوقی کامل به این دولت می دهد. دوباره به گفته های پروفیسور بلوم رجوع می کنیم: «چون هیچ دولتی نمی تواند در خصوص جودا و ساماریا از جمله شرق بیت المقدس ادعای حقوقی داشته باشد لذا تفوق اسرائیل در این سرزمینها در حقوق بین الملل برای تصرف این سرزمینها توسط این دولت می تواند معتبر باشد و این تصرف واقعاً از عنوان کامل حاکمیت غیر قابل تفکیک است بنابراین من نتیجه می گیرم که اسرائیل را نمی توان در هیچ نقطه ای از سرزمین پیشین تحت قیمومت فلسطین از جمله جودا و ساماریا بدان مفهومی که این واژه در حقوق بین الملل دارد دولت اشغالگر بدانیم.

موضع حقوقی اسرائیل در خصوص قابلیت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی از حمایت اندکی برخوردار بوده است. همانگونه که پروفیسور ریچارد فالک خاطرنشان نموده است استدلال «از دست دادن حق رجوع» در ماهیت خود مبهم و غیر واقعی است و در میان «علمای برجسته حقوق» یا جامعه بین المللی سازمان یافته جایگاهی ندارد. «یورام دنیستین» پروفیسور حقوق دانشگاه تل آویو این تئوری را چون «بر مبنای زمینه های حقوقی مبهمی» استوار است رد می کند. یکی از پرسروصداترین مخالفان این تئوری پروفیسور توماس مالیسون استاد دانشگاه جورج واشنگتن می باشد. در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، وی چندین استدلال که به صورت مؤثری تئوری بلوم را رد می کند مطرح نمود که خلاصه ای از آن در ذیل نقل می گردد.

در پاسخ به ادعایی که ضرورت وجود حاکم مشروع قبل از حضور دولت اشغالگر را لازم می داند پروفیسور مالیسون چنین می گوید: مدرکی که نشان دهد تفسیر این واژه گان «سرزمین یکی از دول معظم متعاقد» که در ماده ۲ مشترک کنوانسیونهای ژنو آمده است آن است که در آن سرزمین بایستی قبلاً حاکمیت مشروع باشد، وجود ندارد. این مطلب کاملاً پذیرفته شده است که واژه «سرزمین» از سوی نویسندگان کنوانسیون چهارم ژنو علاوه بر عنوان دوژوره به عنوان صرفاً دوفاکتو بر سرزمین نیز اشاره دارد. که در غیر اینصورت هر دولت اشغالگری می تواند با اعتراض به اعتبار عنوان قدرت خلع شده بر آن سرزمین از تعهدات مندرج در کنوانسیون چهارم ژنو بگریزد - نظریه ای که به اعتقاد پروفیسور مالیسون «نه در متن کنوانسیون و نه در تاریخ مذاکرات انعقاد کنوانسیون حمایتی از آن بعمل نیامده است.» همچنین این ادعای یکجانبه که کنوانسیون چهارم ژنو در این مورد اعمال نمی شود زیرا کنترل قدرتهای پیشین بر آن سرزمین در نتیجه تجاوز غیرقانونی بوده است در اولین وهله، به نتیجه عجیبی منجر می شود یعنی گرچه «ساکنان کرانه باختری، قربانیان تجاوز اردن در سال ۱۹۴۸» بوده اند اما بدلیل همین تجاوز «ساکنان همین سرزمین تحت اشغال اسرائیل بایستی دوباره با انکار حمایتهای بشر دوستانه کنوانسیون ژنو قربانی شوند» همانگونه که پروفیسور مالیسون می گوید «اگر حقوق بشر دوستانه قرار باشد اینگونه تفسیر گردد که اعمال آن به پذیرش خصیصه عادلانه بودن و متجاوز نبودن جنگ از سوی دولت اشغالگر بستگی داشته باشد که در این صورت بدیهی است که این مجموعه از حقوق هرگز اعمال نمی گردد.» به صورتی اساسی این قسمت از تئوری بلوم قانع کننده نیست زیرا اختیارات زیادی به دولت اشغالگر می دهد و «کل اهداف بشر دوستانه کنوانسیون چهارم ژنو را که نه برای حمایت از حکومت

بلکه برای حمایت از اشخاص غیر نظامی در زمان جنگ وضع شده از ماهیت خود مسخ می نماید.

در رابطه با ادعای داشتن عنوان برای اسرائیل در سرزمین اشغال شده بر اساس تز «تصرف دفاعی» موضع اسرائیل در تعارضی عملی قرار می گیرد؛ اقدام اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ را در حقیقت نمی توان اصلاً دفاعی به حساب آورد. همانگونه که قبلاً شرح دادیم. مورخان جدید اسرائیلی چالشهای جدی بر این ایده وارد کرده اند. زیرا استفاده اولیه اسرائیل از زور با توجه به آنکه رهبران اسرائیل می دانستند که این دولت با تهدید قریب الوقوع حمله نظامی مواجه نیست، بهره گیری از تز دفاع مشروع پیشگیرانه علیه مصر را بی اعتبار می نماید. بهر حال حتی اگر کسی همچون مالیسون معتقد باشد که اقدامات اسرائیل در ۱۹۶۷ دفاعی بوده است، باز هم تز بلوم پذیرفته نیست زیرا این تز در تضاد با اصل امره غیر قابل قبول بودن تصرف سرزمین با تهدید به زور یا توسل به زور قرار دارد. این مطلب با بطلان تزهایی همچون حق تصرف دفاعی یا غیره در رویه و حقوق بین الملل و ظهور معاصر حقوق اشغال مسلحانه که ماهیت تصرف را موقتی دانسته و «وظیفه ضمنی بازگشت سربازان پس از خاتمه جنگ را لازم می داند» مطابقت دارد. بعلاوه قواعد مربوطه حقوق بین الملل در خصوص استفاده از زور به هنگام دفاع مشروع به دولت مدافع اجازه نمی دهد تا از طریق زور سرزمینی را به تصرف در آورد. همانگونه که پروفیسور مالیسون می گوید «دولت مدافع ممکن است برای پاسخ گویی به حمله فراتر از مرزهای ملی رود اما چنین پیش روی نمی تواند برای آن دولت تصرف سرزمینی به بار آورد ... اگر حقوق بین الملل بر این قاعده اساسی تحت عنوان «تصرف دفاعی» استثنایی مقرر دارد آنگاه برای دولتهای نظامی گرا و توسعه گرا انگیزه غیر قابل مقاومتی برای توسل به زور ایجاد خواهد نمود.» از اینرو مفهوم تصرف دفاعی در حقوق بین الملل معاصر پذیرفته شده نیست. چالش دیگر نسبت به تئوری «از دست دادن حق رجوع» که توسط پروفیسور مالیسون مطرح شده آن است که این تئوری اثر حقوق بین الملل بر حق تعیین سرنوشت مردم را نادیده می گیرد. همانگونه که خاطر نشان گردید هرگونه قرائت از حقوق اشغال مسلحانه لزوماً بایستی اصل مهم حق تعیین سرنوشت را مدنظر داشته باشد. حاکمیتی که از آن مردم کشور است و نه نخبگان حاکم. و برخی حقوقدانان مدعی اند که اصل حق تعیین سرنوشت می تواند قاعده ای آمره (Jus cogens) باشد. بنابراین خودداری پروفیسور بلوم از هرگونه بحث در خصوص حقوق سیاسی مردم فلسطین در سرزمینهای اشغالی، این تز و اتکای اسرائیل بر آن را ناموجه می سازد (یعنی قصور وی به بررسی این احتمال که ساکنان ممکن است حق قابل رجوع قانونی در این سرزمین داشته باشند). استدلال اخیر بویژه با توجه به آنکه حق مردم فلسطین به اعمال حق تعیین سرنوشت در چهارچوب سرزمین تحت قیمومت فلسطین از سالیان دور توسط جامعه بین المللی شناسایی شده است تقویت می گردد. و از سال ۱۹۶۷ عموماً آن واحد سرزمینی که در چهارچوب آن این حق یک زمان باید اعمال گردد سرزمینهای اشغالی تلقی گردیده است.

نتیجه گیری فوق بر این واقعیت مبتنی است که کل جامعه بین المللی - غیر از اسرائیل - بر این اعتقاد می باشد که کرانه باختری از جمله شرق بیت المقدس و نوار غزه بدون هیچ گونه تردیدی موضوع مقررات کنوانسیون چهارم ژنو هستند. شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز از سال ۱۹۶۷ به بعد چندین قطعنامه صادر نموده است که در آنها قابلیت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو بر سرزمینهای اشغالی را مورد تأیید قرار دارد و از اسرائیل می خواهد تا از مقررات کنوانسیون بعنوان دولت اشغالگر پیروی نماید. برای

مثال متعاقب تصمیم اسرائیل به اخراج «صدها غیر نظامی فلسطینی» در سال ۱۹۹۲ از سرزمینهای اشغالی، شورای امنیت با صدور قطعنامه شماره ۷۹۹ در ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۲ قابلیت اعمال کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ بر کلیه سرزمینهای اشغالی پس از ۱۹۶۷ از جمله بیت المقدس را تأیید نموده و اخراج غیرنظامیان را نقض تعهدات مندرج در کنوانسیون تشخیص داد. همچنین مجمع عمومی صدها قطعنامه مشابه را که معمولاً با لحنی شدیدتر از قطعنامه های شورای امنیت تنظیم گردیده اند را تصویب نموده است. برای مثال در قطعنامه ۴۲/۶۰ مورخ ۸ دسامبر ۱۹۸۷ مجمع عمومی مجدداً اعلام می نماید که کنوانسیون چهارم ژنو «بر کلیه سرزمینهای عربی اشغال شده پس از ژوئن ۱۹۶۷ از جمله قدس قابل اعمال است» و اسرائیل را بخاطر «نقض مداوم و تداوم یافته» کنوانسیون به خصوص آن دسته از تخلفاتی که در کنوانسیون با عنوان «نقض عمده» توصیف گردیده و در نتیجه جرایم جنگی و یا حتی جنایت علیه بشریت هستند محکوم می کند.

مهمتر آنکه، بسیاری از این قطعنامه های مجمع عمومی با اکثریت غالب اعضاء و تنها با یک یا دو رأی مخالف - اسرائیل و بعضاً آمریکا - تصویب می شوند و لذا نشان دهنده اجماع افکار بین المللی در این قضیه می باشند.

به این اجماع بین المللی در خصوص قابلیت اعمال کنوانسیون

با وجود آنکه دیوان عالی اسرائیل در سال ۱۹۸۸ به اعمال مقررات مختصر ۱۹۰۷ لاهه در سرزمینهای اشغالی به دلیل آنکه این مقررات را بخشی از حقوق عرفی بین المللی می داند. حکم داده است اما همچنان بر این اعتقاد بوده است که مقررات کنوانسیون چهارم ژنو در دادگاههای اسرائیلی اجرا نمی شود. زیرا «قواعد آن قراردادی است و نه عرفی» و چون به صورت شکلی و توسط قوه مقننه اسرائیل وارد قانون داخلی نشده است

چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی می توان عقاید تعدادی از سازمانهای بین دولتی و غیر دولتی مانند کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، کمیسیون بین المللی حقوقدانان و صلیب سرخ را اضافه نمود. که در این میان صلیب سرخ از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا نهادی می باشد که در تدوین اولیه کنوانسیون چهارم ژنو مشارکت داشته و براساس مواد ۳۰ و ۱۴۳ کنوانسیون بعنوان ناظر طرف ثالث در سرزمینهای اشغالی وضعیت خاصی بدان اعطاء گردیده است. همانگونه که در تحقیقی از سوی ملل متحد به عمل آمده است گر چه «این نهاد بی طرف معمولاً در اظهارات خود محتاط می باشد و عمدتاً با مقامات مربوطه مسائل را به صورت محرمانه بررسی می کند.» اما در این چارچوب نیز صلیب سرخ به صورتی مرتب اعلام کرده است که کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی قابلیت اعمال دارد. و غیر قابل قبول است که اجرای یک معاهده مصوب بین المللی بنابر دیدگاه یکی از اعضاء متوقف گردد. (یعنی اسرائیل).

با وجود آنکه دیوان عالی اسرائیل در سال ۱۹۸۸ به اعمال مقررات مختصر ۱۹۰۷ لاهه در سرزمینهای اشغالی به دلیل آنکه این مقررات را بخشی از حقوق عرفی بین المللی می داند. حکم داده است اما همچنان بر این اعتقاد بوده است که مقررات کنوانسیون چهارم ژنو در دادگاههای اسرائیلی اجرا نمی شود. زیرا «قواعد آن قراردادی

است و نه عرفی» و چون به صورت شکلی و توسط قوه مقننه اسرائیل وارد قانون داخلی نشده است لذا کنوانسیون چهارم ژنو خود اجرا (self-executive) نمی باشد. اما پذیرش این استدلال حقوقی با دو اشکال مواجه است.

اول آنکه همانطور که ذکر شد این استدلال که کنوانسیون چهارم ژنو، حقوق بین الملل عرفی نیست صحیح نمی باشد. در گزارش دبیر کل ملل متحد به شورای امنیت در ماه مه ۱۹۹۳ در خصوص تشکیل «دادگاه بین المللی کیفری یوگسلاوی سابق (Icty)» آمده است که حقوق مندرج در کنوانسیونهای چهارگانه ژنو بخشی از حقوق بین المللی عرفی است. «همین طور کارشناسان بسیاری در حوزه حقوق اشغال مسلحانه مدعی اند که اسرائیل ملزم به اجرای کنوانسیون چهارم ژنو می باشد چون کنوانسیون «حقوق بین المللی عرفی را منعکس می کند.»

دوم آنکه ماده ۲۷ کنوانسیون وین حقوق معاهدات - که بخودی خود اعلام کننده حقوق عرفی تلقی شده و اسرائیل امضاء کننده آن است - چنین مقرر می دارد که «یک طرف معاهده نمی تواند به مقررات داخلی خود در توجیه عدم اجرای مقررات آن معاهده استناد نماید.» بنابراین، اسرائیل همچون یک دولت عضو کنوانسیون چهارم ژنو ملزم به اعمال مقررات آن در سرزمینهای اشغالی بعنوان یکی از موضوعات حقوق بین الملل است هر چند حقوق داخلی

انضمام سرزمین اشغالی مطابق حقوق اشغال مسلحانه مطلقاً ممنوع می باشد. ماده ۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو می گوید «کنوانسیون در مورد سرزمین اشغالی اجرا می شود علی رغم هر گونه تلاشی که از سوی دولت اشغالگر برای الحاق آن سرزمین به صورت کلی یا جزئی صورت گیرد

این دولت کنوانسیون را معاهده ای خود اجرایی (self-executing) قلمداد نماید. حال با پذیرش این مطلب که کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی قابل اعمال است بخش آتی را به بررسی عملکرد اسرائیل در چگونگی رعایت کنوانسیون در مدت زمان ۳۵ ساله اشغال، اختصاص می دهیم.

ج - نقض کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی توسط اسرائیل

همانگونه که در ابتدا بیان شد ارتش اسرائیل تقریباً کلیه مقررات کنوانسیون چهارم ژنو را به صورتی مکرر با توجه به جایگاه خود در سرزمینهای اشغالی به عنوان مقام اشغالگر نقض نموده است. بر اساس ماده ۴ کنوانسیون چهارم ژنو، تقریباً ۳/۱ میلیون نفر شهروند فلسطینی که در سرزمینهای اشغالی سکونت دارند دارای وضعیت «اشخاص تحت حمایت» می باشند. این وضعیت آنها را از حمایتهای حقوق بشری مندرج در آن بهره مند می سازد و دولت اشغالگر متعهد به حمایت از آنهاست. بدلیل صرفه جویی در وقت و هزینه، فهرست نمودن کلیه تخلفات اسرائیل نسبت به کنوانسیون چهارم ژنو در این مقاله غیر ممکن است. بدین منظور تحقیقات و مطالعات زیادی از سوی برخی گروهها مانند عفو بین الملل، دیده بان حقوق بشر، بت سلم، الحق و کمیسیون بین المللی حقوقدانان صورت گرفته است.

کافی است تا خاطر نشان سازیم که انتفاضه الاقصی در سرزمینهای اشغالی با افزایش شدید نقض جدی حقوق بین الملل بشر دوستانه همراه بوده است که بسیاری از این تخلفات «نقض عمده» کنوانسیون چهارم ژنو بوده و در نتیجه بر اساس حقوق بین الملل جنایات جنگی می باشد. این بخش به تعدادی از این تخلفات با تمرکز بیشتر بر روی نقضهای عمده می پردازد.

۱- انضمام و تصرف غیرقانونی سرزمین فلسطینی

انضمام سرزمین اشغالی مطابق حقوق اشغال مسلحانه مطلقاً ممنوع می باشد. ماده ۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو می گوید «کنوانسیون در مورد سرزمین اشغالی اجرا می شود علی رغم هر گونه تلاشی که از سوی دولت اشغالگر برای الحاق آن سرزمین به صورت کلی یا جزئی صورت گیرد.» همچنین ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو «... تصرف اموال که متکی بضرورت نظامی نباشد و به مقدار کلی به طور غیرقانونی و به دلخواه اجرا شود.» را نقض عمده تلقی می کند. و بر اساس بند ۴ قسمت ۲ ماده ۱۸ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری، این عمل جنایت جنگی قلمداد می گردد. با آغاز قرن بیستم، مساله زمین، مرکز ثقل مخاصم اسرائیل - فلسطین بوده است. در بسیاری موارد، اهداف سیاست جدید صهیونیستی در رابطه با سرزمینهای اشغالی بازتابی از سیاستهای ساکنان صهیونیستی در دوران قبل از سال ۱۹۴۸ بوده است. از سال ۱۹۶۷ اسرائیل به برنامه سیستماتیک غصب سرزمین فلسطینها در سرزمینهای اشغالی به منظور اسکان شهرک نشین های صرفاً یهودی روی آورده است. روی هم رفته این عملیات به دو شیوه متمایز از هم صورت گرفته است. شیوه اول انضمام است و سیاست سرزمینی اسرائیل در رابطه با شرق بیت المقدس را بیان می کند و شیوه دوم مصادره اموال است و درخصوص ساکنان سرزمینهای اشغالی اعمال می شود که هر کدام از این شیوه ها را به ترتیب مورد مطالعه قرار می دهیم.

بلافاصله پس از خاتمه جنگ ژوئن ۱۹۶۷، حکومت اسرائیل قوانینی تصویب نمود که بر اساس آن قانون داخلی و صلاحیت خود در اعمال آنها را بر شرق بیت المقدس گسترش داد. و این شهر را بر خلاف حقوق بین الملل عملاً به خاک خود منضم نمود همچنین اسرائیل از جمله به صورت یکجانبه ۶/۵ کیلومتر مربع زمین شهری را برای محاصره نمودن ۷۱ کیلومتر مربع زمین سلب مالکیت شده فلسطینی، به خاک خود در مناطق اطراف کرانه باختری منضم نموده است. و در پی آن است تا سیاست مصادره اموال گسترده ای را به منظور محروم نمودن مالکین فلسطینی از بخشهای عمده زمینهایشان انجام داده و آن را توسعه دهد. در طول دوره ۳۵ ساله اشغال، اسرائیل بدون پرداخت غرامت، بیش از ۶۰ هزار قطعه زمین فلسطینی را در شرق بیت المقدس مصادره نموده است که همه آنها مورد استفاده یهودیان قرار گرفته است. این مقدار نزدیک به ۸۶/۵ درصد کل زمینهای منطقه اشغال شده شرق بیت المقدس است که توسط اسرائیل گسترش یافته است.

از جمله شیوه های حقوقی ظاهری که برای توجیه این انضمام و مصادره غیرقانونی مورد استفاده قرار گرفته است، می توان به دستور نظامی شماره ۷۰ (۱۹۶۷) اشاره نمود که به مقامات اسرائیلی اجازه می دهد تا به صورت خودسرانه هر ناحیه ای را «منطقه نظامی بسته»، اعلام نموده و کلیه استفاده ها از آن را به دولت انتقال دهند. تصمیم نظامی شماره ۱۵۰ (۱۹۶۸) دولت را برای مصادره زمینهای متعلق به مالکین فلسطینی «غائب» یا افرادی که در سرشماری اسرائیل متعاقب جنگ ۱۹۶۷ به ثبت نرسیده اند، قادر می سازد. و تصمیم نظامی شماره ۳۲۱ (۱۹۶۸) که به دولت اجازه می دهد زمینهای فلسطینیان را به منظور اهداف عمومی که اغلب «مترادف با استفاده

انحصاری یهودی است «مصادره نماید، در ژولای ۱۹۸۰، اسرائیل تلاش نمود تا انضمام شرق بیت المقدس اشغال شده را از طریق صدور قانون بنیادی (Basic Law) تحکیم بخشد. بر این اساس، این شهر پایتخت ابدی اسرائیل اعلام گردید. در واکنش به این قانون شورای امنیت سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه ۴۷۸ از جمله اعلام می نماید که «تصویب قانون بنیادی توسط اسرائیل نقض حقوق بین الملل است و نمی تواند بر اعمال کنوانسیون چهارم ژنو بر سرزمینهای اشغالی از جمله قدس تأثیر گذارد.» و «اینکه همه اقدامات تقنینی و اداری و اعمالی که از سوی اسرائیل، دولت اشغالگر، صورت گرفته است تا ماهیت و وضعیت این شهر را تغییر دهد باطل و بی اعتبار است و بایستی بی درنگ لغو شوند.»

حقوق و رویه عملی اسرائیل در خصوص ساکنان سرزمینهای اشغالی شبیه قوانین حاکم بر شرق قدس اشغالی است با این استثناء که سرزمینهای اشغالی رسماً به خاک اسرائیل منضم نشده است. در عوض تعداد بیشماری از دستورات نظامی مشابه از سوی اسرائیل، برای غصب زمینهای زیادی از فلسطینیان صادر شده است که عملاً به انضمام دوفاکتو بخش عظیمی از سرزمینهای اشغالی منجر شده است. بدون آنکه جمعیت عظیم فلسطینی آن را با اعطای شهروندی در جامعه خود جذب نماید. از سال ۱۹۶۷ تا کنون، صدها تصمیم نظامی صادر گردیده اند که به مثابه بهانه ای در اجرای این سیاست به کار گرفته شده اند که شامل این موارد می شود: تصمیم نظامی شماره ۵۹ (۱۹۶۷) که به حکومت نظامی اسرائیل اجازه می دهد کلیه زمینهای ثبت نشده را بعنوان «زمین های دولتی» اعلام کند و در نتیجه استفاده از آنها را به مقامات اسرائیلی اختصاص می دهد. تصمیم نظامی شماره ۵۸ (۱۹۶۷) که مقامات اسرائیلی را به مصادره زمینهای آن دسته از افرادی که در خلال سرشماری ۱۹۶۷ غائب بوده اند قادر می سازد. تصمیم نظامی شماره s/۷۹۶ که به مقامات نظامی اسرائیل اجازه می دهد به صورت یکجانبه زمینهای فلسطینیها را «منطقه نظامی بسته» اعلام نموده و در نتیجه، استفاده از آنها را جز برای دولت ممنوع اعلام نماید. و تصمیم نظامی شماره t/۲۷۷۹۶ که به مقامات اسرائیلی اجازه می دهد زمینهای فلسطینیها را به منظور اهداف «عمومی» مصادره کنند.

قابل اشاره است که علی رغم توافق صریح در ماده ۲۰ (بند ۷) موافقتنامه موقت ۱۹۹۵ در خصوص کرانه باختری و نوار غزه که از اسرائیل می خواهد از انجام اعمالی که وضعیت این دو سرزمین را تغییر می دهد تا زمان اتمام نهایی مذاکرات خودداری نماید، اما اسرائیل به مصادره زمین های فلسطینیان در سرزمینهای اشغالی کماکان ادامه داده است. همانگونه که گفتیم، هدف از این مصادره ها تداوم استعمار سرزمینهای اشغالی است. شکی وجود ندارد که بر اساس ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو، سیاست انضمام وسیع انجام شده از سوی اسرائیل، که ذاتاً بر اساس ماده ۴۷ باطل است و مصادره زمینهای فلسطینیها در سرزمینهای اشغالی «نقض عمده» حقوق بین الملل بشردوستانه می باشد.

۲- شهرک نشین های یهودی

ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو چنین مقرر می دارد « دولت اشغال کننده نمی تواند به نقل مکان یا انتقال قسمتی از نفوس کشوری خود به اراضی که اشغال کرده است مبادرت نماید.» بر اساس بند ۸ قسمت ب ماده ۸ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری نیز این عمل بعنوان «نقض جدی قوانین و عرفهای قابل اعمال در مخاصمات مسلحانه بین المللی» توصیف گردیده و می تواند به مسؤولیت کیفری فردی منجر شود. همچنین بر اساس تفسیر رسمی صلیب سرخ بر کنوانسیون چهارم ژنو، هدف ماده ۴۹ «جلوگیری از اتخاذ رویه های موجود در جنگ جهانی دوم از سوی برخی قدرتها بود که بخشهایی

از جمعیت خود را به سرزمین اشغالی به دلایل سیاسی و نژادی انتقال داده و یا آنکه می خواستند این سرزمینها را تحت استعمار در آورند.» اسرائیل هرگز نیت استعماری خود را با طرح برنامه ۳۵ ساله انضمام و مصادره زمینهای فلسطینیها در سرزمین های اشغالی پنهان نکرده است. شبیه سیاست یوشو در دوران قبل از ۱۹۴۸، برنامه ریزان دولت اسرائیل از ۱۹۶۷ با اسکان انحصاری یهودیان در سرزمینهای اشغالی خواسته اند تا وضعیتی عملی را بوجود آورند (fait accompli) تا هرگونه عقب نشینی آتی نیروهای اشغالگر را ناممکن نمایند (درحالیکه وضعیت دولت اشغالگر صرفاً اداره موقت با اختیارات محدود است و شامل قدرت حاکمه نمی شود). در برنامه ۱۹۸۰ که از سوی مارتیاهو دروبلس، دیارتمان شهرک نشینان سازمان جهانی صهیونیست، تهیه شده است (موسوم به برنامه دروبلس) چنین آمده است:

«بهترین و مؤثرترین شیوه برطرف نمودن هرگونه تردید در خصوص قصد ماندن در جودا و ساماریا (کرانه باختری) به صورت ابدی آن است تا شهرک نشین های یهودی را در این سرزمین ها مستقر سازیم. هدف از استقرار در نواحی ما بین و اطراف مراکز اشغال شده توسط اقلیتها (یعنی اکثریت فلسطینی در کرانه باختری) آن است که خطر دولت عربی که در این نواحی تأسیس می گردد را به حداقل کاهش دهیم. بدین ترتیب برای جمعیت اقلیت تشکیل

از سال ۱۹۶۷ اسرائیل به برنامه سیستماتیک غصب سرزمین فلسطین در سرزمینهای اشغالی به منظور اسکان شهرک نشین های صرفاً یهودی روی آورده است. روی هم رفته این عملیات به دو شیوه متمایز از هم صورت گرفته است. شیوه اول انضمام است و سیاست سرزمینی اسرائیل در رابطه با شرق بیت المقدس را بیان می کند و شیوه دوم مصادره اموال است و در خصوص ساکنان سرزمینهای اشغالی اعمال می شود

یک واحد سرزمینی سیاسی مداوم به واسطه خلع زمینهای آنها و ساخت شهرکهای یهودی مشکل می شود.» در طول دوره اشغال، سیاست شهرک سازی یهودی در سرزمین های اشغالی در خطوط سیاست ترسیم شده در برنامه دروبلس گسترش یافته است. و مراکز شهری فلسطینیها توسط شهرکهای یهودی توسعه یافته و جاده های بن بست، محاصره گردیده است. اساس گزارش گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، اثر این شهرکها تقسیم کرانه باختری «به ۶۰ منطقه جدا از هم» و «تجزیه نوار غزه به چهار منطقه» می باشد و آزادی رفت و آمد فلسطینی ها از این مناطق و ورود بدانجا با شبکه پیچیده ای از محلهای بازرسی نظامی به شدت محدود گردیده است و تنها افرادی که اجازه مسافرت ویژه از مقامات نظامی اسرائیلی دارند می توانند از آن محلها گذر کنند. ساخت شهرک نشین های یهودی در شرق بیت المقدس و اطراف آن اثر مخرب ویژه ای دارد و ترکیب جمعیتی شهر را به نفع یهودیان تغییر داده و از نظر جغرافیایی این شهر را از مناطق داخلی طبیعی کرانه باختری جدا کرده است.

در دوران اشغال این مناطق توسط اسرائیل، تعداد شهرکهای یهودی در سرزمینهای اشغالی به طور ثابتی افزایش یافته است یعنی با ساخت شهرکهایی «ما بین ۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ واحد در سال» در حالی که در سال ۱۹۷۲، تعداد ۸/۴۰۰ واحد شهرک نشین در سرزمینهای

اشغالی وجود داشته در سال ۱۹۹۲ این تعداد به ۲۵۰۷۸۴ واحد رسیده است. همچنین علی رغم آنکه اسرائیل در موافقتنامه موقت، متعهد گردید تا از تغییر وضعیت سرزمینهای اشغالی تا زمان تعیین وضعیت نهایی مذاکرات با ساف خودداری نماید اما از آغاز روند صلح در ۱۹۹۳، تعداد شهرک نشینها به نرخ بی سابقه ای رسیده است. و جمعیت شهرک نشینان یهودی در فوریه ۲۰۰۲ در سرزمینهای اشغالی به مرز ۳۸۴ هزار نفر رسیده است و نشانه ای از کاهش آن به چشم نمی خورد. همچنین از زمان انتخاب آریل شارون، نخست وزیر جدید اسرائیل در ژانویه ۲۰۰۱، وی دستور ساخت بیش از ۵۰ شهرک جدید را در زمینهای مصادره شده فلسطینی صادر نمود. در کرانه باختری و از جمله شرق بیت المقدس نیز ۳۷۶ هزار یهودی در ۱۴۱ شهرک و در میان تقریباً ۲ میلیون فلسطینی زندگی می کنند. این در حالی است که مجموع زمینهایی که شهرکها بر روی آن ساخته شده اند (علاوه بر زمینهای مجاور آنها، جاده های فرعی و دیگر زمینهای تحت کنترل مقامات نظامی اسرائیل) ۵۹ درصد کل زمین های کرانه باختری را تشکیل می دهد. در نوار غزه - که تنها ۱۴۰ کیلومتر مربع مساحت دارد ۷- هزار یهودی در ۲۰ درصد از زمینها آن زندگی می کنند و در بقیه مساحت این سرزمین تقریباً ۱۷ میلیون فلسطینی ساکن هستند که اکثریت قاطع آنها، پناهندگان بینوایی هستند و این ناحیه را به یکی از متراکم ترین اماکن جمعیتی در جهان مبدل نموده

اشغالگر تعهد حقوقی دارد تا از رفاه و امنیت جمعیت فلسطینی تحت کنترل خود محافظت نماید. این تفاوت در رفتار، بدون شک در نتیجه این واقعیت به وجود آمده که از سال ۱۹۶۷ اسرائیل دو سیستم متفاوت حقوقی در سرزمینهای اشغالی اعمال نموده است، سیستمی که «الگرا پاچکو» آنرا «ساختار شبه آپارتاید حقوقی» نام گذاری نموده است. در این ساختار، سیستمهای حقوقی و نظامی اسرائیل به طور همزمان در سرزمین های اشغالی اعمال می شوند و قابلیت اعمال هر کدام صرفاً با توجه به ملیت فرد مربوطه تعیین گردیده و به صورت مؤثری مردم را در امتداد خطوط نژادی تقسیم می کند. بدین ترتیب، ساکنان یهودی شهرکها موضوع فرا سرزمینی قوانین حقوقی اسرائیل بعنوان شهروندان یهودی اسرائیل قرار می گیرند. در حالیکه ساکنان فلسطینی سرزمینهای اشغالی موضوع قوانین نظامی سرکوب کننده اسرائیل قرار می گیرند.

بنابراین ساکنان یهودی شهرکهای واقع در سرزمینهای اشغالی علاوه بر نقض ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو، دیگر اسناد حقوق بشر بین المللی و کنوانسیونهای کیفری بین المللی از جمله کنوانسیون بین المللی امحاء کلیه اشکال تبعیض نژادی، اساسنامه روم و کنوانسیون بین المللی منع و مجازات جرم آپارتاید را نقض می کنند.

۳- قتل یا اعدام عمدی و فرا قانونی

مانند کلیه سیستمهای حقوق داخلی که جرم قتل را ممنوع می کنند ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو نیز «کشتن عمدی» اشخاص تحت حمایت را غیرقانونی می شمارد و چنین اقدامی را «نقض عمده» کنوانسیون می شناسد. همچنین بند ۱ بخش الف قسمت دوم ماده ۸ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری «کشتن عمدی» اشخاص تحت حمایت در سرزمینهای اشغالی را بعنوان جنایت جنگی توصیف می کند.

اسرائیل از سال ۱۹۶۷ سیاستی را اعمال می کند که بر اساس آن کشتن عمدی غیر نظامیان فلسطینی که در اعتراضهای عمومی و تظاهرات مردمی علیه اشغالگران شرکت دارند را اجازه می دهد. این سیاست ابتدا در خلال انتفاضه ۱۹۸۷ - ۱۹۹۳ به کار گرفته شد و ده ها هزار نفر مضروب شده و یا با استفاده از سلاح آتشین یا گلوله های لاستیکی و فلزی مجروح شده و یا حتی به نقض عضو مبتلا گردیدند. همانگونه که قبلاً گفتیم، واکنش اسرائیل به انتفاضه الاقصی بسیار خشونت بارتر از انتفاضه قبلی بود. که در نتیجه آن بین فاصله زمانی آغاز انتفاضه در سپتامبر ۲۰۰۰ تا دسامبر ۲۰۰۲ تقریباً ۱۸۰۰ فلسطینی کشته شدند. که «اکثریت قاطع» آنها با سلاح آتشین هدف قرار گرفتند. بر اساس گزارش بت سلیم «دلیل اصلی مرگ این افراد سیاست عمدی بود که بر اساس آن در وضعیتهایی که سربازان اسرائیلی در خطر قرار نداشتند یا «وضعیتهای تهدید کننده جان» نیز وجود نداشت اجازه استفاده از آتش را می داد. بر اساس مقررات داخلی استفاده از آتش ارتش، اسرائیل به سربازان خود اجازه استفاده از اسلحه را تنها در «وضعیتهای تهدید کننده جان» می دهد اما در تعریف «تهدید کننده جان»، عمل سنگ پراکنی - سلاح عموماً مورد استفاده مردم غیر نظامی در اعتراضهای سرزمینهای اشغالی - نیز قرار گرفته است. گزارشگر کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در گزارش خود راجع به هفت ماه اول انتفاضه الاقصی چنین می گوید «بسیاری از مرگها و جراحتها در نتیجه اصابت گلوله به سر و از کمر به بالا بوده است که نشان دهنده آن است که قصد و نیت سربازان، وارد نمودن ضربه جدی بدنی بوده است و نه آنکه صرفاً به مهار تظاهرات و اعتراضات اکتفا کنند.» غیر از رویه استفاده از آتش علیه مردم غیر نظامی تظاهر کننده، از سال ۱۹۶۷ اسرائیل سیاست اعدام غیر قانونی و ترور فعالان سیاسی

اسرائیل از سال ۱۹۶۷ سیاستی را اعمال می کند که بر اساس آن کشتن عمدی غیر نظامیان فلسطینی که در اعتراضهای عمومی و تظاهرات مردمی علیه اشغالگران شرکت دارند را اجازه می دهد

اند.

علاوه بر محدودیت شدید در میزان منابع مادی در دسترس برای جمعیت بومی فلسطینی در سرزمینهای اشغالی، شهرک نشین های یهودی عامل کمبود آب شدید برای فلسطینیها هستند. بسیاری از این شهرکها «نسبت به سفره های زمینی آب واقع در کرانه باختری در موقعیت استراتژیک دسترسی مستقیم بدان قرار دارند. اسرائیل از سال ۱۹۶۷ در توزیع آب، سیاستی «آشکارا ناعادلانه» اتخاذ نموده است. برای نمونه ساکنان یهودی شهرکها شش برابر فلسطینیها سرانه آب مصرفی دارند. در حالیکه ۲۱۸ جامعه فلسطینی به شبکه آب متصل نشده اند.

مساله دار تر از مشکل آب، مساله امنیتی است. از سال ۱۹۶۷، ارتش اسرائیل ساکنان یهودی را به اسلحه مجهز نموده است که معمولاً از آن برای به وحشت انداختن فلسطینیها در سرزمین اشغالی استفاده می شود. در فاصله زمانی بین دسامبر ۱۹۸۷ تا مارس ۲۰۰۱ «۱۱۹ فلسطینی از جمله ۲۳ کودک توسط ساکنان یهودی کشته شده اند.» همانگونه که سازمان حقوق بشر اسرائیلی بت سلیم، گزارش داده است، اعمال خشونت این ساکنان با «رضایت ضمنی» مقامات نظامی اسرائیل همراه بوده است و این مقامات به ندرت کسی را مجازات نموده اند و در مواردی نیز که مجازات اعمال شده است، شدت آن بسیار کم بوده است. این در حالی است که اسرائیل بعنوان قدرت

و رهبران گروههای مقاومت فلسطینی در سرزمینهای اشغالی را دنبال کرده است. بر اساس گزارش اخیر سازمان عفو بین الملل، «اسرائیل سالها سیاست ترور مخالفان سیاسی خود را دنبال کرده است. از آنجا که اعدامهای غیر قضایی در سطح جهانی محکوم گردیده است بسیاری از حکومتها که اقدام به ترور می نمایند این کار را در خفا انجام داده و نقش خود را در آن انکار می کنند اما حکومت اسرائیل ترجیح می دهد از «قتل هدفمند» و «اقدامات پیشگیرانه» (یا اقدامات پیش گیرانه دقیق) بجای «اعدامهای غیر قضایی» صحبت کند. اعضاء حکومت اسرائیل نیز چنین قتلهایی را بعنوان سیاست عمدی حکومتی که بر اساس دستورات دولتی انجام می شود تأیید نموده اند.»

در طول دوره اشغال، شیوه های مورد استفاده اسرائیل در ارتکاب این اعمال شامل تیراندازی از خفا، جوخه های مرگ مخفی، و- خصوصاً در قیام اخیر - استفاده از سلاحهای سنگین مانند شلیک راکت از هلیکوپترهای آپاچی یا شلیک موشک از جت های اف ۱۶ بوده است. از سپتامبر ۲۰۰۰ حداقل ۷۲ فعال فلسطینی با استفاده از این شیوه ها ترور شده اند. بعلاوه حداقل ۲۰ عابر پیاده از جمله (۵ کودک) در نتیجه این حملات کشته شده اند. هر چند مقامات نظامی اسرائیلی مدعی اند آنهايي که به صورت غیر قضایی کشته شده اند بخاطر شرکتشان در قتل اسرائیلی ها، اهداف مشروع نظامی هستند. اما هیچ مدرکی دال بر اثبات جرم آنها ارائه نشده است همچنین حق آنها به پاسخ گویی و دفاع از خود رعایت نشده است.

همانگونه که کمیسیون حقوق بشر ملل متحد نیز خاطر نشان نموده است در فقدان مدارک اثبات کننده خلاف آن، خصیصه غیر نظامی بودن این اهداف همچنان باقی می ماند و آنان از وضعیت و حقوق اشخاص تحت حمایت بر اساس کنوانسیون چهارم ژنو برخوردار خواهند بود. بهر حال در حقوق مخاصمات مسلحانه «مبنای قانونی» برای کشتن افراد تحت حمایت بر مبنای اتهام و یا حتی بر اساس شواهد فرضی وجود اقدامات تهدید کننده از سوی آنان و یا کارهای محتمل آتی آنها» وجود ندارد. بر این مبنای چنین اعدامهای غیر قضایی که به «کشتن عمدی» بر اساس ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو منجر شده بر اساس حقوق بین الملل جنایت جنگی هستند. تأسف بارتر از این اقدام، رویه اسرائیل در هدف قرار دادن آمبولانسها، کارکنان خدمات پزشکی و روزنامه نگاران در خلال انتفاضه الاقصی در سرزمین های اشغالی می باشد. بر اساس گزارش بت سلیم از تاریخ ۲۸ فوریه تا ۱۲ مارس ۲۰۰۲ «حملات عمدی (اسرائیل) به تیمهای پزشکی و منع آنان از مداوای مجروحان و بیماران بی سابقه بوده است.» در آن دوران به تنهایی ۵ نفر از کارکنان پزشکی فلسطینی در حالیکه بر سر کار خود بودند کشته شدند که در میان آنها از جمله رئیس جامعه صلیب سرخ فلسطین در جنین به همراه چند نفر دیگر قرار دارد و تعدادی از آنها نیز بشدت زخمی شدند.

تحقیقات صورت گرفته از سوی بت سلیم، دیده بان حقوق بشر و صلیب سرخ نشان می دهد که انجام این اعمال «بخش اساسی سیاست اسرائیل» در سرزمین های اشغالی بوده است. بر اساس گزارش عفو بین الملل بین ۲۹ مارس تا ۵ آوریل ۲۰۰۲ اسرائیل مانع از انجام وظیفه بیش از ۳۵۰ آمبولانس در حمل مجروحان و بیماران شده و ۱۸۵ آمبولانس نیز هدف آتش نظامیان اسرائیلی قرار گرفته اند. در نتیجه این حملات به وسایل و اماکن آن، صلیب سرخ در تاریخ ۵ آوریل ۲۰۰۲ «محدودیت رفت و آمد کارکنان خود در کرانه باختری را تا کمترین حد ممکن» اعلام نمود. کارکنان رسانه های بین المللی نیز از رفتار بهتری برخوردار نبودند. فدراسیون بین المللی روزنامه نگاران مرتباً اسرائیل را بخاطر هدف قرار دادن پرسنل رسانه ها و اخراج آنها از سرزمینهای اشغالی مورد انتقاد

قرار داده است. و این اقدام اسرائیل را در راستای «تلاش نادرست این رژیم در منع ارسال گزارش روزنامه نگاران بخاطر جلوگیری از اثرگذاری آنها بر میلیونها انسان در سراسر جهان» ارزیابی نموده است. در طول ایام انتفاضه الاقصی، حداقل ۳ روزنامه نگار با آتش سربازان اسرائیلی کشته و چند نفر دیگر زخمی شدند. در پی وقوع این حوادث کمیته با اعلام «کرانه باختری بعنوان بدترین مکان دنیا برای روزنامه نگاران» به حمایت سریع از آنان پرداخت. سیاست هدف قرار دادن کارکنان رسانه ها و روزنامه نگاران از سوی اسرائیل - که بر اساس ماده ۴ کنوانسیون چهارم ژنو همگی افراد تحت حمایت هستند - نگرانی جدی را ایجاد کرده است نه تنها از این نظر که هدف قرار دادن مستقیم آنها نقض عمده مقررات کنوانسیون است، بلکه بدین دلیل مهمتر که این عمل مانع از تهیه خدمات پزشکی و ارسال گزارشات بین المللی می گردد. بدیهی است که تامین هر کدام از خدمات فوق الذکر در تضمین حمایت از منافع جمعیت غیر نظامی در سرزمین های اشغالی اهمیت حیاتی دارند.

۴- شکنجه یا رفتار غیر انسانی

حقوق بین الملل ممنوعیتی مطلق بر استفاده از شکنجه یا رفتار غیر انسانی وضع نموده است. و چنین ممنوعیت مطلق بدین معناست که حق حمایت در برابر چنین سوء استفاده هایی، در همه اوضاع و

اسرائیل هرگز نیت استعماری خود را با طرح برنامه ۳۵ ساله انضمام و مصادره زمینهای فلسطینیها در سرزمین های اشغالی پنهان نکرده است. شبیه سیاست یوشو در دوران قبل از ۱۹۴۸، برنامه ریزان دولت اسرائیل از ۱۹۶۷ با اسکان انحصاری یهودیان در سرزمینهای اشغالی خواسته اند تا وضعیتی عملی را بوجود آورند (fait accompli) تا هر گونه عقب نشینی آتی نیروهای اشغالگر را ناممکن نمایند

احوال حقی غیر قابل تعلیق (Non-derogable) است. در این چهارچوب است که «شکنجه یا رفتار غیر انسانی» در ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو بعنوان «نقض عمده» درج شده است. همین طور، بند ۲ بخش الف قسمت ۲ ماده ۸ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری «شکنجه یا رفتار غیر انسانی» اشخاص تحت حمایت در سرزمین های اشغالی را جنایت جنگی می داند.

اسرائیل از ۱۹۶۷ تاکنون در سرزمین های اشغالی و در خصوص هزاران بازداشتی سیاسی فلسطینی به صورت سیستماتیک مبادرت به انجام شکنجه و دیگر رفتار های غیر انسانی نموده است اگر چه انتساب این اعمال به خود را انکار می کند. در سال ۱۹۸۷، یک کمیسیون تحقیق قضایی اسرائیلی (کمیسیون لاندائو) (Landau commission) عهده دار تحقیق در خصوص صحت ادعاهایی شد که سرویس امنیتی عام اسرائیل را (Gss) متهم به انجام چنین اقداماتی می دانست. کمیسیون لاندائو فاش نمود «که بین سالهای ۱۹۷۱ تا Gss ۱۹۸۶ به صورتی سیستماتیک از فشار فیزیکی بر متهمان فلسطینی در بازجوییها برای گرفتن اعتراف استفاده نموده و همین اعترافات مبنای صدور آراء محاکم در دادگاههای نظامی قرار گرفته است. هر چند کمیسیون شیوه های مورد استفاده Gss را در این دوران اعلام نکرد. اما خاطر نشان نمود که Gss «در اقدامات آسیب رسانی عمدی کیفری» به بازداشتیان فلسطینی به صورتی

سیستماتیک درگیر بوده است.

علی رغم این یافته ها، کمیسیون لاندائو این موضع را اتخاذ می کند که «دولت اسرائیل بایستی درک کند که برخی شیوه های فشار قابل قبول است بنابراین بایستی تکنیکهای مجاز را تدوین نموده و به دقت بر آنها نظارت کند.» بدین ترتیب کمیسیون به مقامات اسرائیلی توصیه نمود که «از شیوه های نوین فشار فیزیکی» در بازجویی از زندانیان سیاسی فلسطینی استفاده نماید. متعاقب صدور نظریه کمیسیون در نوامبر ۱۹۸۷، دولت اسرائیل توصیه های کمیسیون لاندائو را تأیید نمود.

اثرات توصیه های کمیسیون لاندائو بلافاصله پس از آغاز انتفاضه ۱۹۸۷ - ۱۹۹۲ آشکار گردید. از آنجا که این توصیه ها، استفاده از «فشار فیزیکی» بر اشخاص متهم به «خرابکاری سیاسی» را اجازه می داد. لذا هزاران فلسطینی در سرزمینهای اشغالی به صورتی خودسرانه بازداشت شده و برای دخالت در اقدامات خرابکارانه مورد شکنجه قرار گرفتند. اقدامات خراب کارانه از جمله شامل «مشارکت در تظاهرات ده نفره یا بیشتر از آن با اهداف سیاسی، بر افراشتن پرچم یا نشانهای احزاب مطرح سیاسی، در اختیار داشتن کتابهای ممنوعه یا هر نوشته ای که از نظر مقامات نظامی ممنوع بوده و ابراز هر نوع حمایت یا پشتیبانی از فعالیتهای «سازمانهای متخاصم» می شد. بنا بر تعدادی از مطالعات مستقل انجام شده از

از جمله شیوه های حقوقی ظاهری که برای توجیه این انضمام و مصادره غیر قانونی مورد استفاده قرار گرفته است، می توان به دستور نظامی شماره ۷۰ (۱۹۶۷) اشاره نمود که به مقامات اسرائیلی اجازه می دهد تا به صورت خودسرانه هر ناحیه ای را «منطقه نظامی بسته، اعلام نموده و کلیه استفاده ها از آن را به دولت انتقال دهند

اقدامات مورد استفاده توسط Coss از جمله فشارهای روحی و فیزیکی مدرن را غیر قانونی اعلام نماید. دیوان عالی اسرائیل نیز استفاده از شکنجه توسط Coss را غیر قانونی دانست. با این وجود رفتار اسرائیل با بازداشتیان فلسطینی در خلال انتفاضه الاقصی نشان دهنده بی توجهی کامل به این رأی بود.

بر اساس گزارش عفو بین الملل از سپتامبر ۲۰۰۰ «تعداد فزاینده ای از موارد اعمال شکنجه ثبت شده است.» از ۲۹ مارس تا ۱۱ آوریل ۲۰۰۲، بیش از ۴ هزار فلسطینی بازداشت شده اند. صدها نفر اذیت و آزار شده و با اغلب بازداشتیان رفتار ظالمانه و تحقیر آمیزی شده است. در نوامبر ۲۰۰۱، کمیته منع شکنجه ملل متحد چنین گزارش داد «ادعاهای زیادی در خصوص ارتکاب شکنجه و بدرفتاری از سوی نهادهای اجرا کننده قانون (اسرائیلی) صورت می گیرد» از جمله استفاده از شیوه هایی که توسط دیوان عالی در ۱۹۹۹ غیر قانونی اعلام گردید. در این راستا کمیته «از اسرائیل می خواهد تا برای جلوگیری از چنین سوء استفاده هایی اقدام کند.»

اخیراً اسرائیل دستورات نظامی جدیدی صادر کرده است که بر اساس آن، اختیارات وسیعی در خصوص بازداشت و دستگیری به نظامیان داده می شود. از جمله دستوری که در ۵ آوریل ۲۰۰۲ صادر شد حاوی اثر عطف به ماسبق بودن است که بر اساس آن «هر فلسطینی که در روز ۲۹ مارس ۲۰۰۱ یا بعد از آن بازداشت شده است را می توان به مدت ۱۸ روز قبل از حضور در دادگاه در بازداشتگاه نگاه داشت.» و اینکه «در آن مدت ۱۸ روز بازداشت، بازداشتی حق ملاقات با وکیل را نخواهد داشت.»

در واکنش به این دستور، بت سلیم تقاضایی تسلیم دیوان عالی اسرائیل نمود و از آن دیوان خواست تا «به بازداشتیان اجازه ملاقات با وکیل داده شود و همچنین دادگاه استفاده از زور فیزیکی علیه بازداشت شده را در طول بازجویی ممنوع نماید.» پس از جلسه اختصاری در ۷ آوریل ۲۰۰۲، سه قاضی یکی از شعبات دادگاه درخواست وارد نمودند و استدلال دولت را مورد پذیرش قرار دادند که در شرایط و اوضاع و احوال جاری سرزمینهای اشغالی «اجازه ملاقات با وکیل به بازداشتیان فلسطینی غیر ممکن است.» و در خصوص مساله شکنجه نیز دیوان بررسی موضوع را رد نمود.

۵- فراهم آوردن موجبات رنج عظیم یا صدمه شدید به جسم یا سلامتی

ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو «ایراد دردهای شدید به طور عمدی یا لطمه به تمامیت جسمی یا به سلامتی اشخاص تحت حمایت» را ممنوع می کند و آنرا بعنوان «نقض عمده» کنوانسیون شناسایی می کند. همچنین بند ۳ قسمت الف بخش ۲ ماده ۱۸ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری نیز «فراهم آوردن موجبات رنج عظیم یا صدمه شدید به جسم یا سلامتی» به اشخاص تحت حمایت در سرزمین اشغالی را جنایت جنگی می داند.

روشن است که این جرم خاص می تواند کلیه نقضهای عمده کنوانسیون را در بر داشته باشد. شکی نیست که اثر اشغال نظامی تداوم یافته سرزمینهای اشغالی توسط اسرائیل «موجبات رنج عظیم» و «صدمه شدید به جسم یا سلامتی» میلیونها فلسطینی تحت اقتدار اسرائیل را فراهم آورده است. که در این میان می توان گفت حق فلسطینیها به حیات، آزادی، مسکن، اموال، غذا، مراقبت بهداشتی کافی و آموزش از سال ۱۹۶۷ تاکنون بدون وقفه نقض شده است. در این میان بایستی توجه خاصی به سیاستهای متعدد اسرائیل داشت که به صورتی آگاهانه از سوی این دولت به منظور مجازات جمعی فلسطینیان تعقیب می شود. از جمله برخی از رسواترین این موارد می توان به استفاده اسرائیل از آتش در مناطق شهری و منطقه ای در

سوی گروهبایی مانند عفو بین الملل، دیده بان حقوق بشر، بت سلیم و الحق، شیوه های شکنجه مورد استفاده در بازجوییها شامل شوک الکتریکی، کتک زدنهای وحشتناک (که اغلب با وسایلی همچون باطوم و قنداق تنگ انجام می شد) به تمام قسمتهای بدن از جمله کف پا، اعضاء کمر به بالا و اندام جنسی، اذیت و آزار جنسی از جمله لواط، خاموش نمودن سیگار بر بدن، خشونتهای تکان دهنده، اقدام به خفه نمودن، قرار دادن مداوم بدن در یک حالت، قرار دادن مداوم فرد در دماهای زیاد از جمله استفاده از واحدهای سردخانه، بی خوابی دادن مداوم، محرومیت از توالی و تهدید به مرگ و تهدید به تجاوز به عنف شخص بازداشت شده یا وابستگان مؤنث وی می بود. بر اساس گزارش دیده بان حقوق بشر، از سال ۱۹۸۷ هر سال به طور متوسط میانگین ۴ تا ۶ هزار فلسطینی توسط اسرائیل مورد بازجویی قرار می گرفتند. که بسیاری از این افراد «در خلال روند بازجویی و یا در نتیجه آن» می مردند.

علاوه بر حمایت صریح از شکنجه و دیگر رفتارهای غیر انسانی از جمله در برخی قضایا مطرح شده در سال ۱۹۹۶ که از سوی مقامات دولتی اعلام می شد دیوان عالی اسرائیل «استفاده از زور فیزیکی علیه بازداشتیان (فلسطینی) را اجازه داد.» متعاقب جنبش بین المللی گسترده ای که این سیاست را مورد انتقاد قرار می داد، قضیه ای در سال ۱۹۹۹ در دادگاه مطرح گردید که در آن از دادگاه خواسته شد

موارد اعلام حکومت نظامی، اعمال محدودیتهای شدید بر آزادی رفت و آمد در سرزمین های اشغالی که همه فلسطینیان را ملزم به در اختیار داشتن اجازه ویژه مسافرت از مقامات نظامی اسرائیل می نماید تا از حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ بازرسی نظامی این رژیم که روستاها و شهرهای فلسطینی را از همدیگر جدا می کند بگذرند. و همچنین می توان به تخریب خانه های فلسطینی اشاره داشت - که عموماً بدون اخطار قبلی و در شب صورت می گیرد - و متعلق به خانواده هایی هستند که جوانان آنها متهم به «سنگ پراکنی به سوی سربازان اسرائیلی» در تظاهرات عمومی علیه اشغال هستند.

انتفاضه الاقصی با رشد فزاینده اعمال سیاستهای مجازات دسته جمعی از سوی اسرائیل همراه بود که «رنج عظیم یا صدمه شدید به جسم یا سلامتی فلسطینیها در سرزمین اشغالی» وارد آورده. این سیاستها از جمله شامل حملات عمومی به کارکنان پزشکی، آمبولانسها، کلینیک ها و بیمارستانها، منع یا محدودیت دسترسی به کمکهای پزشکی که به مرگ منجر می شود و انکار مراقبتهای بهداشتی اولیه و ثانویه و ...، بمبارانهای منظم و هدفمند، هدف قرار دادن غیر نظامیان در مناطق غیر نظامی، پرواز منظم بر فراز مناطق غیر نظامی با هلیکوپتر و هواپیماهای اف ۱۶، ورود به این مناطق با تانک، افراد مسلح و سربازان، استفاده از خانه ها و مدارس بعنوان پستهای نظامی برای انجام حملات بیشتر علیه غیر نظامیان، نابودی اموال، تخریب و غارت، قتل و ایراد صدمه و رفتارهای تحقیر آمیز گوناگون با غیر نظامیان توسط نیروهای اسرائیلی در پستهای بازرسی» می باشد.

بعلاوه همانگونه که گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر خاطر نشان نموده است، «مقامات اسرائیلی آشکارا استراتژی محدود نمودن اقتصاد فلسطینیان را با هدف و منظور اثر گذاری بر کنترل اجتماعی آنان» در مناطق اشغالی برگزیده اند. اثر این سیاست - که ریشه در اعمال محاصره جامع نظامی شهرها و روستاهای فلسطینی دارد - افزایش نرخ فقر شدید در سرزمینهای اشغالی از ۲۷/۱ درصد در سپتامبر ۲۰۰۰ به ۳۷/۸ درصد در پایان سال ۲۰۰۱ بوده است. در نتیجه از سپتامبر ۲۰۰۰ تا مارس ۲۰۰۱، «تعداد فلسطینیهایی که با درآمد روزانه کمتر از ۲ دلار زندگی می کردند از ۶۵۰ هزار به یک میلیون نفر رسیده است. بر اساس گزارش سپتامبر ۲۰۰۲ که توسط هماهنگ کننده ویژه روند صلح خاورمیانه صادر شد این رقم به حداقل ۶۰ درصد جمعیت فلسطینی در سرزمینهای اشغالی یعنی تقریباً دو میلیون نفر رسیده است. در تلاش برای رفع این بحران انسانی «برنامه جهانی غذا» بر اساس برنامه «رزرو غذایی اضطراری» در میان ۱۳ هزار خانواده (جدیداً فقیر شده) که شامل جمعیت عمده پناهندگان فلسطینی در سرزمینهای اشغالی نمی شود گندم توزیع نموده است. UNRWA در گزارش خود می گوید که این نهاد، «برای تأمین مایحتاج اساسی غذایی» برای اردوگاههای پناهندگان در سرزمینهای اشغالی تلاش می نماید. حقوقدانان اسرائیلی بارها اعلام نموده اند که این سیاست تحریم اقتصادی عنصر اساسی «جنگ فرسایشی» علیه فلسطینیها می باشد و با هدف «به گرسنگی کشاندن آنها» تعقیب می شود.

۶- اخراج یا انتقال غیر قانونی

ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو چنین مقرر می دارد: «انتقال اجباری دسته جمعی یا انفرادی و نقل مکان اشخاص مورد حمایت از اراضی اشغال شده به هر علتی ممنوع است.» همچنین ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو «انتقال غیر قانونی یا اخراج» اشخاص تحت حمایت از سرزمینهای اشغالی را ممنوع نموده و آنرا «نقض عمده» کنوانسیون تلقی می نماید. به همین ترتیب بند ۷ قسمت الف بخش

ماده ۸ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری «اخراج یا انتقال غیر قانونی» اشخاص تحت حمایت از سرزمینهای اشغالی را جنایت جنگی تلقی می نماید.

شاید بیش از دیگر مقررات کنوانسیون چهارم ژنو، مقررات مربوط به اخراج یا انتقال غیر قانونی بیشترین ارتباط را با وقایع جنگ جهانی دوم دارد. همانطور که قبلاً اشاره شد در زمان اشغال اروپا توسط آلمان نازی، میلیونها انسان از خانه های خود اخراج گردیده و از خانواده های خود جدا شده و برای بردگی به اردوگاههای کار و یا مرگ منتقل شدند». با یادآوری این وقایع، بنیانگذاران کنوانسیون چنین ممنوعیتی را هم در ماده ۴۹ و هم در ماده ۱۴۷ درج کردند تا تضمین نمایند که دول اشغالگر آینده مطلقاً از اخراج یا انتقال اشخاص تحت حمایت به هر دلیل خودداری می کنند. بر اساس تفسیر رسمی صلیب سرخ بر کنوانسیون چهارم ژنو «ممنوعیت انتقال قهری» مطلق است و جز در خصوص موارد مندرج در بند ۲، هیچ گونه استثنایی مجاز نیست. بند ۲ ماده ۴۹ به دولت اشغالگر اجازه می دهد تا اگر «امنیت جمعیت ایجاب نماید یا دلایل ضرورت نظامی چنین مقرر دارد.» ناحیه ای را تخلیه نماید. اما از لحن این ماده چنین بر می آید که این نوع تخلیه اخراج یا انتقال نیست و بهر حال بایستی موقت باشد براساس تفسیر صلیب سرخ «اشخاص تحت حمایتی که تخلیه می شوند به محض آنکه مخاصمه در آن ناحیه پایان پذیرد

اسرائیل از سال ۱۹۶۷ به صورتی مداوم، مقررات کیفری مندرج در کنوانسیون چهارم ژنو را در بر خورد با بازداشتیان فلسطینی در سرزمینهای اشغالی نقض کرده است. شدیدترین نوع از موارد نقض این مقررات در رویه بازداشتیهای اداری روی داده است که «این نوع بازداشتها بدون اتهام یا محاکمه صورت گرفته و دستگیری بدون حکم قضایی و تنها با یک دستور اداری انجام شده است

بایستی به خانه های خود برگردانده شوند». از سال ۱۹۶۷ اخراج و انتقال از سرزمینهای اشغالی «یکی از خشن ترین مجازاتهایی بوده است که توسط اسرائیل علیه فلسطینیان به کار رفته است.» بعنوان اعمال یک برنامه سیاسی، دستورات اخراج اسرائیل معمولاً ماهیت اختصاری داشته است و هیچ گونه شانس تجدید نظر خواهی را نداده و صدور آن از سوی مقام صادرکننده، قطعی بوده است. همانگونه که رابرت می گوید «فلسطینیهای اخراج شده از سرزمینهای اشغالی را می توان در دو دسته وسیع قرار داد «رهبران سیاسی و افراد متهم به دخالت مستقیم در فعالیتهای خصمانه» بدون شک گروه نخست بیشتر تحت تأثیر سیاست اخراج اسرائیل قرار گرفته اند.

سیاست اخراج، طیف وسیعی از روشنفکران و نخبگان فلسطینی را در بر می گیرد. این گروه از جمله شامل حقوقدانان، اساتید دانشگاه، معلمان، پزشکان، فعالان اتحادیه های کارگری، رهبران مذهبی و فعالان حقوق بشر می باشند. هر چند مطالعه جامعی که در بردارنده تعداد دقیق فلسطینیهای اخراج شده توسط اسرائیل تا زمان حاضر باشد در دست نیست، اما یک منبع آمریکایی این تعداد را بین سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۹، ۱۱۰۰ نفر برآورد می کند. همچنین یک منبع معتبر اسرائیلی می گوید حداقل ۲ هزار نفر فلسطینی تنها بین سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۶ از کرانه باختری اخراج گردیده اند. همچنین حکومت اسرائیل صدها نفر را در خلال انتفاضه ۱۹۸۷-۱۹۹۳ در تلاش برای

«سرکوب مقاومت» در برابر اشغال، تبعید نموده است که در درجه اول، این اشخاص رهبران بالقوه انقلاب مردمی تلقی می شوند. فاحش ترین نمونه از این دست تبعیدها در ۱۷ دسامبر ۱۹۹۲ روی داد و در این تاریخ بیش از ۴۰۰ فلسطینی (که در میان آنها اساتید دانشگاه، حقوقدانان، معلمان و رهبران مذهبی وجود داشت) به صورت دسته جمعی به لبنان اخراج شدند.

جامعه بین المللی - از طریق نهادهای ملل متحد همچون شورای امنیت و مجمع عمومی - با قاطعیت بر ممنوعیت سیاست اخراج اسرائیل تأکید نموده است و آنرا نقض صریح حقوق اشغال مسلحانه در کل و کنوانسیون چهارم ژنو به صورت خاص دانسته است. از سوی دیگر هم حکومت اسرائیل و هم دیوان عالی آن از این سیاست به دلایلی چند حمایت کرده اند. از جمله با این استدلال که اخراج این افراد از سرزمینهای اشغالی «با آنچه که در جنگ دوم جهانی روی داد در ماهیت متفاوت است و به خاطر رسیدن به اهدافی متفاوت از جنگ دوم جهانی انجام شده است» و همچنین ادعا شده است که اخراجیان فلسطینی «اشخاص تحت حمایت» براساس کنوانسیون چهارم ژنو نیستند.

بت سلیم چنین گزارش می دهد که از زمان امضاء موافقتنامه صلح در ۱۹۹۳، اسرائیل از این دسته «اقدامات سخت و بی رحمانه» اخراج یا انتقال استفاده نکرده است. اما همانگونه که «ماسالها» می گوید

اسرائیل از ۱۹۶۷ «به صورت وسیع و فاحشی متن و روح» کنوانسیون چهارم ژنو را بدون هیچ گونه مانع و رادعی از جمله با ارتکاب سیستماتیک جنایات جنگی عمده نقض نموده است و در کنار آن واکنش غیر مؤثر جامعه بین المللی به رفتار اسرائیل نیز به همان اندازه مهم است

نظریه ای که به موجب آن فلسطینیها بایستی به صورت دسته جمعی از سرزمینهای اشغالی به دیگر کشورهای عربی اخراج گردند در سالهای اخیر در میان کادر جاری حکومتی اسرائیل از حمایت فزاینده ای برخوردار بوده است و از جمله برنامه های سیاسی رسمی احزاب دست راستی مانند مولدت (moledet)، تحیا (tehya) و تزومت (tzomet) و همچنین برخی از اعضاء مستقل کنست (پارلمان اسرائیل) اخراج دسته جمعی فلسطینیان بوده است. این واقعیت نیز وجود دارد که استدلالات ارائه شده برای اخراج و انتقال فلسطینیها از سوی قوای مقننه و قضائیه اسرائیل از جمله برای «ایجاد ترس عمیق در میان جمعیت فلسطینی (ساکن در سرزمینهای اشغالی)» به کار می رود. و از سال ۱۹۶۷ به بعد، شاهد اخراجهای کمتری به نسبت اخراجهایی که در خلال جنگهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ صورت می گرفت هستیم.

۷- محرومیت عمدی از حق محاکمه عادلانه و منظم

یکی از مهمترین اصول دادرسی کیفری عادلانه در هر نظام حقوقی آن است که وقت لازم برای پاسخ و دفاع کامل به متهم نزد دادگاهی صالح و بی طرف داده شود. مواد ۷۱ تا ۷۴ کنوانسیون چهارم ژنو، این حق و دیگر حقوق کیفری از جمله حق «تفهم بدون تأخیر و کتبی جزئیات موارد اتهام به متهم با زبانی که خود می فهمد» ۴۵۲،

حق «برخورداری از یک نفر وکیل مدافع ذی صلاح که خود انتخاب کند و اینکه مدافع مزبور بتواند آزادانه با متهم ملاقات نماید» ۴۵۳ و حق «استیناف خواستن متهم از محکومیت خود» ۴۵۴ را مقرر می دارد. همچنین ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو، دولت اشغالگر را از «محروم نمودن اشخاص تحت حمایت از حق دادرسی منظم و بی طرف» بازداشته و ایجاد چنین محرومیتی را «نقض عمده» کنوانسیون تلقی می کند. ۴۵۵ به همین ترتیب بند ۶ قسمت الف بخش ۲ ماده ۸ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری، «محروم کردن عمدی اشخاص مشمول حمایت از حق محاکمه عادلانه و قانونی» را جنایت جنگی می داند. ۴۵۶

اسرائیل از سال ۱۹۶۷ به صورتی مداوم، مقررات کیفری مندرج در کنوانسیون چهارم ژنو را در برخورد با بازداشتیان فلسطینی در سرزمینهای اشغالی نقض کرده است. شدیدترین نوع از موارد نقض این مقررات در رویه بازداشتهای اداری روی داده است که «این نوع بازداشتها بدون اتهام یا محاکمه صورت گرفته و دستگیری بدون حکم قضایی و تنها با یک دستور اداری انجام شده است». براساس مقررات اضطراری دفاعی اسرائیل به شماره های ۱۰۸ و ۱۱۱ (۱۹۴۵) فرماندهان نظامی محلی می توانند به صورت یکجانبه دستور بازداشت اشخاص تحت حمایت در سرزمینهای اشغالی را صادر نمایند. حکومت پیشین اسرائیل اعلام می داشت که «بازداشتهای اداری تنها در مواردی صورت می گیرد که مدارک قوی وجود دارد که فرد مربوطه اعمال غیرقانونی مرتکب شده است که خطری برای امنیت کشور در بردارد.» اما همانگونه که بت سلیم گفته است «مقامات اسرائیلی به بازداشتیان یا وکلای آنها دلیل بازداشت را اطلاع نداده اند لذا بررسی صحت اتهامات و دلایل بازداشت آنها غیرممکن است.» بعلاوه «دستورات بازداشت ممکن است به صورت نامعینی برای دوره های بیش از ۶ ماه تمدید گردند.» و فرماندهان نظامی اسرائیل «بدون اطلاع قضایی» چنین کاری را صورت می دهند. همانگونه که عفو بین الملل خاطر نشان نموده است از سال ۱۹۶۷ تعداد بسیاری از بازداشتیان اداری فلسطینی، زندانیان وجدان بوده اند که بخاطر «بیان مسالمت آمیز حق آزادی بیان و اجتماع خود» دستگیر شده اند. در طول دوره انتفاضه ۱۹۸۷-۱۹۹۳ «تعداد تقریبی فلسطینیهایی که به صورت اداری بازداشت شده اند بیش از ۵۰۰۰ نفر بوده است. این گروه از جمله شامل دانشجویان، کارگران، فعالان حقوق بشر، روزنامه نگاران، اتحادیه های کارگری و معلمان می باشد.» می توان گفت از زمان امضاء موافقتنامه صلح در ۱۹۹۳، رویه بازداشت اداری در سرزمینهای اشغالی بدون وقفه تداوم داشته است. براساس گزارش بت سلیم، اسرائیل بین سالهای ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۹ «حدود هزار فلسطینی را در دوره های دو تا پنج و شش ماهه بازداشت کرده است.» و تعجب برانگیز نیست که انتفاضه الاقصی با افزایش قابل توجهی در میزان بازداشتیان اداری فلسطینی همراه بوده است. در تاریخ ۵ مه ۲۰۰۲، مقامات اسرائیل به دیوان عالی اطلاع دادند که نزدیک به یک هزار نفر در بازداشت هستند. که در میان آنها عبدالرحمن الاحمر یک فعال محلی حقوق بشر و فعال سابق بت سلیم وجود داشت که در تاریخ ۲۳ مه ۲۰۰۲ بدون وجود هیچ گونه اتهام یا محاکمه آزاد گردید و مدت ۳۲۵ روز را در زندان به سر می برد.

در خصوص آن دسته از فلسطینیهایی که در سرزمینهای اشغالی از سوی اسرائیل محاکمه می شوند، شرایط سخت تری حاکم است. زیرا پرونده این افراد توسط قانون نظامی اسرائیل بررسی شده و بازداشتیان فلسطینی نزد دادگاههای نظامی اسرائیل محاکمه می شوند. براساس گزارش عفو بین الملل، عدالت اجرا شده توسط این محاکم، «کاملاً خدشه بردار» است. برای مثال «قضات و دادستانها،

افسران عضو IDF (ارتش اسرائیل) یا افسران ذخیره هستند. این قضات توسط فرماندهان منطقه ای IDF با توصیه ژنرال دفاعی نظامی انتخاب می شوند که او نیز به نوبه خود از سوی کمیته ویژه برگزیده می شود.

این قضات اغلب درجه ای بالاتر از دادستانها دارند و از هنگام انتخاب، حق استعفاء ندارند اما فرماندهان نظامی حق برکناری قضات را دارند. از اینرو در نتیجه عدم وجود حق استعفاء و ارتباط وثیق و نزدیک میان قضات نظامی و دادستانها، در خصوص بی طرفی آنها شک و تردید جدی وجود دارد.

بعلاوه، بدلیل وجود سیستم پیچیده بازرسیهای نظامی اسرائیل که در اجرای سیاست محاصره نواحی فلسطینی در سرزمینهای اشغالی مورد استفاده قرار می گیرد، وکلای فلسطینی اغلب نمی توانند با موکلین خود ملاقات نموده و یا در جلسات مهم رسیدگی شرکت نمایند. ۴۷۲ و از آنجا که دادگاههای نظامی اسرائیل «در اردوگاههای نظامی یا نزدیک شهرک نشین های (یهودی) قرار دارند، وکلای فلسطینی بایستی برای ورود به این نواحی اجازه بگیرند و در اکثریت موارد حتی با صدور مجوز نیز نمی توانند از این محلها بگذرند.

صرفنظر از این واقعیت که تعداد بسیاری از بازداشتیان فلسطینی بخاطر اقداماتی محکوم و زندانی می شوند که در حقوق اشغال مسلمانانه مجاز نیست و هیچ گونه تهدید مستقیمی علیه بقاء ملی اسرائیل محسوب نمی شود. اشکالات ماهوی دیگری نیز در سیستم عدالت نظامی اسرائیل در سرزمینهای اشغالی وجود دارد. یکی از این مشکلات آن است که «محاکم نظامی معمولاً مبتنی بر اقرار و پاسخهای متهم به ادعاها است که از شیوه های بسیار بحث برانگیز بدست می آیند.»

با توجه به این حقیقت که مقامات اسرائیلی سالها با استفاده از شکنجه برای کسب اقرار آشنا بوده و از آن استفاده کرده اند. لذا، بر عادلانه بودن آراء صادر شده و صحت روند محاکمه نظامی در سرزمینهای اشغالی تردیدهای بسیار جدی وجود دارد. علاوه بر این واقعیت که «ضمانتها و کفالتها همواره رد شده» و «زمان انتظار سپری شده برای محاکمه ممکن است معادل زمانی باشد که شخص محکوم به ارتکاب جرم بایستی بدان واسطه کیفر زندان را تحمل نماید. خصوصاً در مواردی که اتهام راجع به جرایم عام سنگ پراکنی یا پرتاب کوکتل مولوگوف بوده است - که در این صورت، قرار عدم مجرمیت تنها تضمین کننده طولانی نشدن دوره بازداشت است. و در نهایت یکی از روشنترین مشکلات محاکمه های نظامی فلسطینیها در سرزمینهای اشغالی، مجازاتهای شدید غیرمعمولی است که توسط قضات صادر می شود. بسیار اتفاق افتاده است که جوانان فلسطینی بخاطر سنگ پراکنی یا آتش زدن لاستیک در تظاهرات عمومی علیه اشغالگران به حبس بیش از یکسال محکوم شده اند. همچنین فلسطینیهایی که مرتکب جرایم مهم می شوند به نسبت شرکاء اسرائیلی - یهودی آنها در سرزمینهای اشغالی به مجازاتهای سنگین تری محکوم می شوند. براساس مطالعه ای که بت سلیم اخیراً انجام داده است «در حالیکه اگر یک فلسطینی مرتکب قتل فردی اسرائیلی شود به حداکثر مجازات در قانون محکوم می گردد و حتی برخی اوقات خانواده وی نیز مجازات می گردد معمول است اگر فردی اسرائیلی، فلسطینی را به قتل رساند مجازات نشده و یا تنها به مجازات سبکی محکوم می گردد.»

نتیجه گیری

این مقاله در پی آن بوده است تا نقشی که حقوق بین الملل بشر دوستانه می بایست در حمایت از مردم غیرنظامی تحت اشغال نظامی خارجی ایفا کند را مورد تأیید و بررسی مجدد قرار دهد. بدین

منظور مقاله بر اشغال نظامی سی و پنج ساله سرزمینهای اشغالی و نقش اساسی کنوانسیون چهارم ژنو در انجام این وظیفه متمرکز شد. در واکنش به جنایات ارتكابی زمان جنگ دوم جهانی، وظیفه اولیه کنوانسیون چهارم ژنو امحاء اثرات جنگ بر جمعیت غیرنظامی بوده است. در موارد بسیاری کنوانسیون «می تواند بیانگر احساس پشیمانی جامعه بین المللی در خصوص رفتار با یهودیان تحت رژیم آلمان نازی» در اروپای اشغالی تلقی گردد. بنابراین بسیار مایه تأسف است که اسرائیل از شناسایی مسؤلیت خود بعنوان دولت اشغالگر مطابق کنوانسیون چهارم ژنو یا حتی اعمال کنوانسیون در سرزمین اشغالی به صورت دوژوره خودداری می نماید. اسرائیل از ۱۹۶۷ «به صورت وسیع و فاحشی متن و روح» کنوانسیون چهارم ژنو را بدون هیچ گونه مانع و رادعی از جمله با ارتكاب سیستماتیک جنایات جنگی عمده نقض نموده است و در کنار آن واکنش غیر مؤثر جامعه بین المللی به رفتار اسرائیل نیز به همان اندازه مهم است. اشغال سرزمینهای اشغالی توسط اسرائیل «برای اولین بار ارزش کنوانسیون [چهارم ژنو] را به خودی خود و صداقت تک تک ملتها در حمایت از آنرا به معرض آزمایش می نهد.

روی هم رفته، دول معظمین متعاهدین در این آزمایش سربلند نبوده اند. جدا از تأکیدات مکرر بر قابلیت اعمال دوژوره کنوانسیون چهارم ژنو نسبت به سرزمینهای اشغالی و نیز مسؤلیتهای اسرائیل بر آن اساس، جامعه بین المللی برای تأمین رعایت کنوانسیون آنگونه که مدنظر بنیانگذاران آن بوده است اقدامات بسیار ناچیزی انجام داده اند. این مقاله قسمتی از مکانیسم ها و نه همه مکانیسمهای اجرایی در دسترس، برای تحقق این هدف را جمع آوری نموده است. در این موقعیت بحرانی و ویژه، قصور جامعه بین المللی جهت اقدام مؤثر، به قواعد کنوانسیون و کل نظام حقوق بین الملل بشر دوستانه لطمه وارد خواهد ساخت.

در تحلیل نهایی، اگر قرار باشد متن و روح کنوانسیون به شیوه ای معنادار تحقق یابد، جامعه بین المللی بایستی اجرای فوری آنرا در سرزمین های اشغالی به منصفه ظهور برساند ■

پی نویس ها در دفتر نشریه می باشد.